

مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث، سال چهل و پنجم، شماره پیاپی ۹۱،  
پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۷۲-۳۵

## بررسی روش‌های نقد حدیث در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید\*

محسن رفعت

دانشجوی دکتری دانشگاه قم

Email: mohsenrafat65@gmail.com

دکتر محمد کاظم رحمان ستایش

استادیار دانشگاه قم

Email: kr.setayesh@gmail.com

### چکیده

ابن ابی الحدید به عنوان یکی از شارحان نهج البلاغه در شرح خود کوشیده از جمله اصول مهم فقه الحدیث یعنی نقد حدیث را مد نظر قرار دهد. نگارنده پس از بررسی رویکرد نقدی شارح در تألیفات و نیز اجتهاد محوری وی در برخورد با احادیث، به بررسی روش‌ها و ملاک‌های نقد حدیث اعم از نقد سند و متن می‌پردازد. از جمله ملاک‌های نقد متن در نزد شارح می‌توان به نقد بر اساس آیات قرآن و عدم تعارض آن با قرآن، نقد حدیث بر اساس سنت و دیگر روایات، تاریخ مسلم، عقل و عرف و سیاق روایت اشاره داشت. یکی از مهم‌ترین معیارهای شارح در پذیرش شخصیت و أخذ حدیث از راوی ضمن بررسی سند، عدم بغض و کینه نسبت به امام علی(ع) است. چنانچه راوی فاقد این خصوصیت مهم باشد، روایات وارده از سوی او قابل پذیرش نیست. ابن ابی الحدید روایات اختلافی و متعارض را بیان و بنا به دلایل خاص خود، نسبت به روایات اختلاف به تباین، موضعی و نیز نسبت به روایات متفاوت موضعی دیگر گرفته است. عرضه روایت بر شیوخ معتمد شیعی و سنی خویش و استفسار از آنها، یکی از معیارهایی است که چون در بن‌بست قرار می‌گیرد، از آن بهره جسته است.

**کلیدواژه‌ها:** نهج البلاغه، شروح، ابن ابی الحدید، حدیث، نقد، سند، متن.

## مقدمه

نهج البلاغه از آن دست کتبی به شمار می رود که از همان عصر تألیف توجه به شرح آن در میان بزرگان و عالمان ایجاد شد، از همین روی، نهج البلاغه بیشترین شرح را به خود اختصاص داده است، (برای مطالعه بیشتر در زمینه شروح نهج، ر.ک: آقابزرگ تهرانی، ۱۱۳/۱۱۶-حسینی خطیب، ۲۲۱/۱-۲۷۳/جمععه عاملی، ۳۵-۱۰۶/دلشاد تهرانی، ۴۳۲-۴۴۸) یکی از این شروح، «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید معتزلی است (برای مطالعه درباره زندگی وی، ر.ک: ابن ابی الحدید، ۱، مقدمه محقق/ابن خلکان، ۳۹۲/۵/کتبی، ۲۴۶/۱/آقابزرگ تهرانی، ۱۵۹-۱۵۸/۱۴/ابن کثیر، ۱۳/۱۹۹-۲۰۰/آصف فکرت، ۲/۳۰۱ و ...) که از مهم ترین و مشهورترین شروح نهج البلاغه به شمار می رود. بدون تردید شرح ابن ابی الحدید به لحاظ جامعیت مطالب و شمولیت در تمامی جنبه ها أشهر الشروح و موسوعه ای بی نظیر است، چنانچه دکتر صفا خلوصی در مجله ی "المعلم الجدید" با عنوان "الکنوز الدفینه فی شرح ابن ابی الحدید لنهج البلاغه" درباره ی اهمیت این کتاب می گوید: «کتابی است نه چون دیگر کتب، بلکه می توانم چنین بگویم: کتاب ابن ابی الحدید از جمله کتب نادری است که فایده و بهره در آن جمع شده همراه با زیبایی و شیرینی در لغت، سلامت در تعبیر و روانی بیان، و تو چون به خواندن آن می پردازی، به این حس دست می یابی که دائرة المعارفی را مطالعه می کنی که معلومات لغوی، ادبی، تاریخی و فلسفی ات را بر یک نظم واحدی در چارچوب نهج البلاغه امام علی (ع) می افزاید» (حسینی خطیب، ۲۳۲/۱-۲۳۳) مؤلف این کتاب ارزشمند به جهت سیطره بر علوم مختلف، توانسته نهج البلاغه که در تمامی زمینه ها موضوعات مختلف در بردارد شرحی برتر ارائه و شرح را به شکل دائرة المعارف و موسوعه ای عظیم جلوه دهد، روایت شاکله اصلی این شرح را تشکیل داده نقش روایات در این شرح به گونه ای است که تمام بخشها و موضوعات را در بر گرفته است؛ حتی موضوعاتی که در برداشت ابتدایی روایت ندارد. اضافه بر این جلوه گری روایت در شرح نهج به حدی است که می توان این شرح را نوعی معجم موضوعی حدیثی پنداشت. بنابراین شرح ابن ابی الحدید را می توان در حکمی کلی شرحی روایی دانست، شرحی که روایات مختلف اعم از تاریخ، حدیث و ... را در می گیرد، اگر نگوییم شرح نهج البلاغه موسوعه ای بزرگ حدیثی است بی شک سخن به گزاف نگفته ایم، چرا که سرتاسر حدیث است و روایت. به همین منظور شارح به جهت دید نقدی خاصی که دارد از نقد هر روایتی غفلت نورزیده و در تمامی زمینه ها کوشیده روایت را به

دیدهای متفاوت به نقد کشاند. در این نوشتار ابتدا به بررسی رویکرد نقدی وی در تالیفات وی و سپس بحث اصلی یعنی رویکرد نقدی ابن ابی الحدید به حدیث و تعامل وی با آن را پی می‌گیریم.

### بخش نخست: رویکرد نقدی و نقدگرایی ابن ابی الحدید

پیش از پرداختن به نقد روایت در شرح ذکر این موضوع ضروری است که عواملی چند سبب پرورش روحیه نقادی و نقدگرایی در شخصیت علمی ابن ابی الحدید شده‌اند که از آن جمله است:

اولین عامل روحیه‌ی غالب در عصری است که ابن ابی الحدید در آن می‌زیست، آن زمان، عصر به بار نشستن بررسی‌های نقدی و مناظرات علمی و ادبی بود که در رشد نقدگرایانه او اثر شگرفی گذاشت. دوران زندگی او در نیمه اول قرن هفتم، مصادف با اواخر حکومت عباسیان بود، حکومتی که در آن در تمام زمینه‌ها به نقد اهمیت داده شده و نقدگرایی دوران طلایی خود را پشت سر می‌گذاشت، صاحب تاریخ الأدب العربی درمورد فضای چنین عصری می‌نویسد: «اصل نقد تطور آن است، چنانکه نقد در دوران عباسی - که دوران علم و بررسی - های علمی و مناظرات فلسفی و دینی و مباحثات ادبی و مناظرات میان سنت‌گراها و نوگراها بود - گامی بلند به پیش نهاد و برای رها شدن از تأثیر تعصبات و گرایشها و انگیزش احساسی تلاشی مضاعف کرد و نیز برای تکیه بر رهیافتی متعادل و تحلیل و برهان و علت‌مند کردن پدیده‌های ادبی و بازگرداندن هر چیزی به خاستگاه و سببش، مجدانه کوشید به حدی که برای نقد قواعدی دقیق و قوانینی منظم وضع شد» (فاخوری، ۷۵۰) وجود و غلبه‌ی محیط علمی، تمام شرایط را در ایجاد بستری مناسب، جهت نقد و بررسی آراء و افکار در زمینه‌های مختلف فراهم کرده بود، فضایی که عالمانی نقاد و خوش‌فکر همچون ابن ابی الحدید در دامن آن پروریدند چنانکه وی یکی از اندیشورانی شد که در عصر عباسی شکوفاترین عصر اسلامی خوش درخشید، عصری که برای شعراء، نویسندگان، ادباء، مؤرخین، لغویون و ... بیشترین اهمیت را قائل بودند.

عامل دیگری که مهمتر می‌نماید مذهب و عقاید کلامی شخص ابن ابی الحدید است که به دلیل معتزلی بودن وی، سبب گشته عقل و عقل‌گرایی جایگاه ویژه‌ای نزد او پیدا کند و همین امر او را از قاطبه‌ی اشعری مسلک اهل سنت دور و به شیعه عقل‌گرا نزدیک کرده است،

اهمیت عقل در نزد وی موجب گشته تا با دایره مدار قرار دادن آن در برخورد با آراء و نظرات مختلف، آنها را در بوت‌های نقد قرار دهد و با کنکاش‌های فراوان علمی به رد آنها بپردازد، تا جائی که برخی او را معتزلی در اصول و شافعی در فروع خوانده (آصف فکرت، ۲/۳۰۰)، و یا برخی او را شیعه غالی (ابن کثیر، ۱۳/۱۹۹-۲۰۰) نامیده‌اند. از همین روی، سبب شد تا وی با دائره‌مدار قرار دادن عقل بر خلاف مذهب اشاعره، مذهبی میان مذهب غالیانه شیعی و تعصب کور سنی برگزیند. این تضارب آراء در عقاید مذهبی همگی نشان از موج زدن روحیه‌ی نقادی و تفکر نقدگرایی در سیرت او دارد و نمود آن را می‌توان در تألیفات میان فریقین او مشاهده کرد. تبلور روحیه‌ی نقدگرایی ابن ابی‌الحدید به خوبی در تألیفات وی آشکار است؛ شرح نهج‌البلاغه‌ی او که لبریز از نقدهای حدیثی، تاریخی، کلامی و لغوی و ادبی به دیگران است شاهد روشنی بر این مدعاست. افزون بر این، وی کتاب "المثل السائر فی أدب الکاتب والشاعر" ابن اثیر جزری را که یکی از برترین کتب ادبی عصر عباسی بود تحت عنوان "الفلک الدائر علی المثل السائر" به نقادی کشاند. همچنین کتب "الاعتبار علی الذریعة فی أصول الشریعة" [نقدی بر کتاب "الذریعة فی أصول الشریعة"]، یا دیگر کتب به خوبی روحیه‌ی منتقد وی را آشکار می‌کند. با نگاهی اجمالی به این دست کتب، دو نکته‌ی مهم استنباط می‌گردد: یکی اینکه زندگی شارح سراسر با نقد کتب دیگران عجین شده است و دیگر همه فن حریفی او در تمامی زمینه‌های اصول، فقه، کلام، ادبیات، تاریخ و ...

#### مبحث نخست: ویژگی‌های کلی نقد ابن ابی‌الحدید

در کتابها و آثار شارح بویژه شرح نهج‌البلاغه که مهم‌ترین آن است ویژگی‌هایی به چشم می‌خورد که برخی از آن به ترتیب زیر است:

الف) علمی و منطقی بودن نقدها (حتی در صورتی که انگیزه منفی باشد)

از جمله ویژگی‌های کلی نقدهای ابن ابی‌الحدید در آثار وی به ویژه شرح نهج‌البلاغه علمی و منطقی بودن آنهاست چنانچه سخن مصححان الفلک الدائر در مورد او چنین می‌گویند: «یتبین من دراسة الفلک الدائر أن ابن ابی‌الحدید کان معجباً بنشر ابن الأثیر و براعته فی حل المنظوم والاعتباس فی القرآن الکریم و الحدیث النبوی ویغلب علی نقده الموضوعية» (ابن-أثیر، ۴/۲۳) همین امر در شرح نهج وی هویدا است تا جایی که گاه نظر شیعه را بر دیگری ترجیح می‌دهد و بدون هیچ تعصبی آنرا در باور خود می‌گنجاند که این امر نشان از منطقی بودن نقد او است.

## ب) انصاف و اعتدال در نقد

از دیگر خصوصیات نقدهای شارح انصاف و اعتدال است که در بسیاری از موارد جانب انصاف را گرفته و بنابر حق نظر می دهد مانند برخی مناظرات کلامی میان شریف مرتضی و قاضی عبدالجبار که شارح هیچگاه اقوال نویسنده شیعی را بدون دلیل رد نکرده و در صد اثبات قول قطعی قاضی القضاة نیست. همچون این نمونه: «اما این گفته‌ی قاضی القضاة که شاید او حقی جز امامت را اراده کرده دلیل صحیح و درستی نیست، اما آنچه سید مرتضی بر او وارد ساخته، دلیل استواری است. این سخن ابوبکر [که گفته بود ای کاش به هنگام رحلت پیامبر سه سوالی که در ذهن داشتم از ایشان کرده بودم که یکی از آنها این بود: «هل للأئصار فی هذا الأمر حق»] تنها بر امر امامت دلالت می کند ... اما سخن هجوم بر خانه‌ی فاطمه ... ظاهر در نزد من صحت روایاتی است که از سید مرتضی و شیعه وارد شده، البته نه همه‌ی آنچه ایشان نقل می کنند، بلکه برخی از آنها و بر ابوبکر سزاوار است که اظهار ندامت و تأسف کند [بر این که ای کاش خانه‌ی فاطمه را نگشوده بودم!].» (ابن ابی الحدید، ۱۶۸/۱۷، برای مطالعه‌ی بیشتر ر.ک: ۱۸۱/۱۷ و ...)

## ج) تکیه بر ذوق ادبی

خصوصیت دیگر که به شخصیت ادبی ابن ابی الحدید باز می گردد تکیه‌ی او بر ذوق ادبی در نقد سخنان دیگران است، همچون جایی که در مقام مقایسه کلام امام علی (ع) و سایر خطبا بوده و خطبه‌ی ابن نباته را اینچنین نقد می کند: «بدان که شناخت فصیح و افسح، رشیق و أرشق، حلو و احلی، عالی و اعلی امری است که درک نمی شود مگر با ذوق و اقامه دلیل منطقی برای آن ممکن نیست. این امر مانند دو کبوتر خوبروی دلنواز است، یکی سفیدرنگ و گلنار نازک، سفید دندان و شهلا چشم و سرو قامت و دیگری فاقد این صفات و محاسن، اما در قلبها شیرین و دلنوازتر است. دلیل آن مشخص نیست، اما با ذوق و مشاهده شناخته می شود ... زیبایی رخسار و برتری یکی بر دیگری ممکن است به دقت نظر یافته شود، اما شناخت فصاحت و بلاغت را کسی نمی شناسد مگر اهل ذوق که سالها مشغول علم بیان شده و ریاضت نفس کشیده و ملکه تامه دریافتی است.» (۲۱۶/۷)

## د) لحن تند و زننده در نقد

نباید لحن تند و زننده شارح را در برخی مواضع از یاد برد که بدون اینکه شخصیت مقابل مورد خدشه قرار گیرد با عباراتی تند و نه خوارکننده و اهانت آمیز به نقد وی می پردازد، که از

آن جمله است برخی نقدهای وی خطاب به قطب راوندی که به عنوان نمونه می‌گوید: «وی [قطب الدین راوندی] مرد این کار و میدان نبوده است» (۵/۱) یا «ما از این همه کجروی و بیراهه‌روی نسبت به این ادعاهای زشت به خدا پناه می‌بریم» (۶۶/۱) (ه) روشمندی نقدها

آخرین ویژگی کلی نقدهای شارح روشمند بودن آنهاست. چنان که مثلاً در زمینه حدیث، نقدپردازی‌های وی روشمند است و او برای تمییز احادیث صحیح از سقیم دو روش بررسی سندی و یا متنی را در پیش می‌گیرد که در ادامه‌ی این بخش به طور مفصل بدان اشاره خواهد شد.

### مبحث دوم: منش نقدی شارح در آیینی شرح نهج البلاغه

برای نشان دادن چهره نقد در شرح، دو موضوع مهم قابل ذکر است:

الف) نقد یکی از انگیزه‌های تألیف: اول اینکه یکی از انگیزه‌های مهم شارح در پرداختن به شرح نهج البلاغه نقد کردن شرح قطب راوندی است، چنان که در مقدمه‌ی آن به این موضوع اشاره می‌کند. (همان، ۵)

ب) گونه‌های نقد در شرح: موضوع دوم زمینه‌هایی است که نقدهای شارح در آنها بروز و ظهور یافته‌اند که به طور غالبی و کلی در قالب چهار عنوان کلی دسته‌بندی می‌شوند: ۱- حدیث ۲- تاریخ ۳- کلام ۴- علوم و زبان عربی که به عنوان مثال در نقدهای حدیثی وی به معیارهای نقد روایت از قبیل نقد متنی و سندی توجه داشته و به نقد احادیث ضمن نقل آنها همت می‌ورزد.<sup>۱</sup> در ادامه‌ی این فصل به نقد حدیث و روایت خواهیم پرداخت و ذکر این نکته در اینجا ضروری است که منظور از روایت در این فصل معنای عام و اعمّ از روایات تاریخی، حدیثی و ... است.

### بخش دوم: اجتهادمحوری شارح در برخورد با روایات

چنان که پیشتر گفتیم بیشتر آراء و نظرات ابن ابی‌الحدید رنگ اجتهادی دارد و در برخورد با روایات نیز این صبغه‌ی اجتهادی نمود زیادی دارد، گاه از وی تساهل در روایت مشاهده می‌شود، اما موارد فراوانی وجود دارد که شارح بدان‌ها به دیده‌ی نقد نگریسته است، در برخی موارد نیز ممکن است نقد یک روایت توسط شارح از دیدگاه شیعی قابل پذیرش نباشد، که

<sup>۱</sup> . برای مطالعه در زمینه نقدپردازی شارح رک: المنهج اللغوی فی شرح ابن ابی‌الحدید و نیز: النقد اللغوی فی شرح ابن ابی‌الحدید لنهج البلاغه از علی اکبر فراتی.

غالباً نیز به دلیل نقد برخاسته از دیدگاه کلامی اوست؛ اما غلبه‌ی رویکرد او در نقد غلبه‌ی نقد علمی است. حتی در بسیاری از بحث‌های کلامی سعی خود را بر این مصروف داشته تا نظرش را به لحاظ علمی به اثبات برساند و این نیست که صرفاً با دیدی کور، عقیده‌ی مذهبی خود را بیان دارد. نمونه بارز آن در شرح نامه ۳۱ است که امام (ع) خطاب به امام حسن (ع) می‌فرماید: «أوردتُ خصالاً منها قبل أن يعجلَ بي أجلي دون أن أفضي إليك بما في نفسي أو أن أنقص في رأيي كما نُقصت في جسمي أو يسبقني إليك بعضُ غلَباتِ الهوى وفتنِ الدنيا» شارح این سخن را دلیل بر بطلان عقیده‌ی امامیه نسبت به عصمت ائمه می‌شمرد، و می‌افزاید: «این عبارت دالّ بر بطلان گفتار کسی است که می‌گوید: در رأی و اندیشه‌ی امام معصوم هیچ نقصی رخ نمی‌دهد و این گفته‌ی امام به [امام] حسن که "پیش از- نصیحت - من پاره‌ای خواهشهای نفسانی بر تو غالب گردد، یا فریبندگیهای دنیا تو را بفریبد" بر این نکته دلالت دارد که واجب نیست امام [معصوم باشد و] خود را از خواهشهای نفسانی و فریبندگیهای دنیا حفظ کند.» (۶۷-۶۶/۱۶) چنان که روشن است وی با توجه به ظاهر روایت حکم نموده است، ظاهری که مبنای علمی دارد نه صرفاً دید محض کلامی برخاسته از تعصّب و دید کور. یا در جایی دیگر در شرح عبارت «باقی مانده‌ای از بقایای حجت او و خلیفه‌ای از خلیفه‌های پیامبرانش» ذیل خطبه ۱۸۳، می‌گوید: «اگر گفته شود: آیا لفظ "الحجة" و لفظ "الخليفة" مشعر به قول امامیه نیست؟ خواهیم گفت: نه، زیرا متصوفه و فلاسفه صاحب و مرادشان را حجت و خلیفه می‌نامند. و یاران معتزلی ما منعی برای اطلاق این الفاظ بر علمای مؤمنان در هر روزگاری نمی‌دانند، زیرا علما حجت‌های خدایند، بدین معنا که اجماعشان حجت است و خدا اینان را جانشینان خود در زمین قرار داده تا بر اساس حکم او حکم کنند.» (۹۶/۱۰؛ نمونه‌ی دیگر: ۱۰۸-۱۰۷/۱۱) وی به ظاهر لفظ حکم داده و بر اساس عقیده خود از کلام امام (ع) چنین نتیجه‌ای نگرفته است، بلکه از کلام امام (ع) با توجه به استنباط علمی، هرچند به صورت حکمی ظاهری، برای مذهب و اعتقاد کلامی خود نتیجه گرفته است. این نکته‌ای مهم است که در شرح نهج باید به آن دقت شود و گرنه مطالب این چنینی، به پای مذهب کلامی ابن ابی‌الحدید گزارده خواهد شد که به دور از انصاف علمی است.

### بخش سوم: روش‌ها و ملاک‌های نقد حدیث از دیدگاه ابن ابی الحدید

ابن ابی‌الحدید چنان که ما در این مقال به همان شیوه پی‌گرفتیم، به حدیث نگاهی عام

دارد، به این معنا که هر روایتی در نزد وی عنوان حدیث به خود اختصاص داده، مثلاً به تمامی روایات تاریخی نگاه حدیثی می‌کند. لذا هیچ تفاوتی میان روایت به معنای خاص و عام آن نیست. (برای نمونه درباره حدیث به معنای معمول آن در نزد محدثین ر.ک: ۲۸۱/۱ و معنای تاریخی آن: ۶۴/۴) وی در تحقیقات تاریخی خویش نیز ترکیبی از دو شیوه حدیثی و تاریخی را به کار بسته است. توجه و دقت نظر او در بررسی زنجیره (اسناد) یک خبر، بر اساس همان شیوه رایج در علم حدیث و رجال (شیوه نقد سندی) است، ولی در روش دوم، بررسی محتوایی و متنی اخبار و گزارش‌های تاریخی را نیز مد نظر دارد. افزون بر این مطلب، شارح به دلیل تفکر نقدگرایی خود نسبت به هر حدیثی که از نظرهای مختلف صحیح نباشد نقد خود را ابراز می‌کند و این نشانگر آن است که وی با تفکر اشعری‌گری مخالف است چنان که وی برخلاف اشعری‌ها که از اجتهاد و کوشش پیگیر برای فهم حدیث همراه با دوری جستن از عقل و منطق، خود را بر حذر داشته‌اند، به نقد حدیث پرداخته است. فرار از کاوش‌های همه‌جانبه در همه‌ی سطوح علمی و زمینه‌های مرتبط و پرهیز از این پژوهش فراگیر و طاقت‌فرسا به فهم ساده و بسیطی از حدیث منجر می‌شود. لذا فهم درست باید بر اساس تفکری نقادی همراه باشد تا به پذیرش هر خبری منجر نشود. ابن ابی‌الحدید برای پیش‌گیری از چنین فهمی طبق همان تفکر نقادی و مذهب خویش در نقد حدیث از ملاک‌ها و معیارهایی بهره برده که با ارائه‌ی مبانی و مصادیق در این بخش بدان اشاره خواهد شد.

#### مبحث نخست: نقد سند

یکی از ملاک‌هایی که می‌توان در نقد حدیث از آن بهره گرفت نقد سند حدیث است. مشخص است که صحت سند به طور کامل نمی‌تواند موجب یقین به قطع صدور حدیث باشد. بررسی سندی حدیث، تنها بخشی از ارزیابی حدیث را تشکیل می‌دهد و ضعف آن می‌تواند قرینه‌ای برای ناستواری حدیث تلقی شود. در این بخش ابتدا به آراء و مبانی رجالی ابن ابی‌الحدید پرداخته می‌شود و سپس به ابزارهای وی جهت نقد حدیث و شیوه‌ی قرینه‌یابی برای صحت و سقم آن، اشاره خواهد شد.

#### گفتار نخست: آراء و مبانی رجالی ابن ابی‌الحدید

به طور کلی انتخاب نوع ابزارها و ملاک‌های هر عالم در برخورد با مسائل علم مورد نظر ارتباط تنگاتنگی با مبانی و آراء شخصی او در باب آن علم دارد. ابن ابی‌الحدید نیز که محدثی خبیر است از این قاعده برکنار نبوده و ملاکات وی در نقد اسناد مبتنی بر آراء و مبانی خاصی



است که در ذیل به سه مورد آن اشاره می شود:

الف: در صفت محدث: ابن ابی الحدید ذیل روایتی که پیامبر در احد فرمود: «امروز مقام نسبیبه دختر کعب برتر از فلان و بهمان است» می گوید: «می گویم: ای کاش راوی این روایت، از آن دو تن پوشیده و با کنایه سخن نمی گفت که گمانها به امور مختلف و متشابه نرود چرا که از امانت محدث به آن است که حدیث را همان گونه که گفته شده است نقل کند و چیزی از آن، پوشیده ندارد و چرا این راوی نام این دو مرد را پوشیده داشته است؟» (۲۶۶/۱۴) حدیث- پژوهان در تعریف محدث چنین می گویند: «محدث کسی را گویند که اسانید را شناخته و به علل و نقایص حدیث آشنایی داشته باشد و اسامی راویان و حال آنان را بدانند و از متون روایی، مقدار قابل توجهی حفظ باشد.» (مدیرشانه چی، ۲۴۱) طبق گفتار ابن ابی الحدید امانت لازمی هر محدث و راوی به شمار می رود و می بایست به صراحت و صداقت سخن گفته و از دخالت دادن دیدگاه های فرقه ای و مذهبی در نقل احادیث اجتناب کند.

ب: خبر واحد: ابن ابی الحدید نسبت به اخبار واحد نظری متعادل دارد. هرچند دیدگاه کلی وی اعتنا نکردن به خبر واحد در مقام عمل به آن است. ذیل نقل روایتی که درنگ در روز حساب را هزار سال برشمرده، می نویسد: «من می گویم: اخبار آحاد مورد عمل قرار نمی گیرد، خصوصاً در مورد روایاتی که درباره ی قیامت و بهشت و دوزخ وارد شده است. محدثان در بیشتر آنها طعن وارد کرده اند و معتقدند که آنها موضوعه هستند.» (۲۰۶/۱۹) همانگونه که مشاهده می شود با اینکه شارح در برابر نقل احادیث رویکردی متساهلانه دارد، اما به روایات مربوط به حساب و قیامت را با دیده ی ظنی و مرددانه می نگرد. قابل ذکر است که در قسمتی دیگر چنین آورده: «محدثان و فقیهان، این خبر [خبر معاویه و ابوالدرداء که می آید] را در کتابهای خود در مورد احتجاج بر اینکه خبر واحد در شرع، ملاک عمل قرار می گیرد آورده اند» (۱۳۰/۵) اگر نسبت به عقیده ی محدثین و فقیهان اعتراضی داشت، قطعاً به این دیدگاه معترض می شد، بنابراین، آنچه از این نظر و روش وی در شرح مشخص می شود این است که خبر واحد در روایات مربوط به قیامت قابل پذیرش نیستند، اما در دیدگاه های دیگر چنانچه از کتبی موثق نقل شده باشد، قابل استناد است. در بخشی در نقد دیدگاه رجالی شریف مرتضی در مورد خبر واحد آورده و دیدگاه وی درباره ی آن را در شیعه منفرد دانسته و تکیه ی فقهایی چون زراره، یونس بن عبدالرحمان، ابوبصیر، دوپسران بابویه، حلبی، ابو جعفر قمی، ابوجعفر طوسی و ... در فقه را مستند به خبر واحد معرفی می کند، و در ادامه حکم به جواز قرآن به

تخصیص خبر واحد می‌دهد. لذا خبر واحد برای او ثابت شده است و دیدگاهی چون دیدگاه شریف مرتضی ندارد. (۲۴۶-۲۴۷ و نیز: ۲۸۴/۱۲، ۲۲۷/۱۶)

ج: تعارض جرح و تعدیل: هر چند ابن ابی‌الحدید در اسلام یا عدم اسلام ابوطالب متوقف است (۸۲/۱۴) اما ذیل آن بحثی علمی درباره‌ی تعارض جرح و تعدیل آورده که از این قرار است: «ممکن است محدثین بگویند اگر اینگونه که شما می‌گویید جرح و تعدیل تعارض داشته باشند، در نظر دانشمندان اصول فقه، جانب جرح ترجیح دارد و باید آن را پذیرفت، زیرا آن کس که کسی را جرح می‌کند بر کاری آگاه است که معدل و کسی که آن شخص را عادل می‌داند بر آن آگاه نیست. البته ممکن است به ایشان چنین پاسخ داده شود که این سخن در اصول فقه به شرطی درست است که در قبال تعدیل مجمل، طعن مفصلی وجود داشته باشد. مثال آن چنین است که مثلاً شعبه از قول مردی حدیثی را نقل کند و با روایت خود از آن مرد او را توثیق کرده باشد و بدیهی است که اگر احوال آن مرد در نظر شعبه پوشیده باشد و ظاهرش منطبق بر عدالت باشد برای توثیق او کافی است، و در مقابل شعبه مثلاً دار قطنی بر آن مرد طعنه زند و بگوید اهل تدلیس بوده یا فلان گناه را مرتکب شده است و بدینگونه در قبال تعدیل مجملی، طعن مفصلی زده باشد. حال آنکه در مورد ابوطالب و مسأله ایمان و کفر او روایات مفصلی که با یکدیگر متعارض است رسیده و هیچکدام مجمل نیست.» (همان، ۸۳)

گفتار دوم: روش‌ها و ملاک‌های نقد سند در نزد شارح

ابن ابی‌الحدید در انتخاب احادیث شیوه‌های گوناگونی در پیش گرفته است. وی در ارزیابی متون و اخبار به جایگاه و چگونگی سند هر خبر توجه می‌کند و بر طبق میزان اعتباری که ابزار هر محدثی قلمداد می‌شود از اصطلاحات علم حدیث بهره جسته است. توجه به چنین اصلی سبب نقد روایت از طریق پذیرش یا رد آن خواهد شد که وی به همین شکل عمل کرده است. گاهی متواتر و در بسیاری موارد خبر واحد، گاهی روایات صحیح، در حد تواتر، مشهور، مستفیض، ثقه و ضعیف هم به کار برده که برای هر یک نمونه‌هایی آورده می‌شود.

الف: کاربرست مصطلحات حدیثی در اعتبار اسناد

شارح با توجه به اصطلاحاتی که مربوط به حوزه‌ی اسناد است به اخبار و روایات به نوعی

درجه می‌دهد.

۱- احادیث مقبول

۱-۱- حدیث متواتر: متواتر به حدیثی گفته می‌شود که گروه بسیاری از روایت آن را نقل

کرده باشند تا جایی که حصول علمی بر صدور آن مترتب گردد و اتفاق بر کذب آن عقلا و عاداتا محال باشد. (غفاری صفت، ۲۲/صالح، ۱۱۳/حافظیان بابلی، ۳۹۴/۱) اشارات ابن ابی الحدید به تواتر یک روایت قابل توجه است، مثلا در خطبه ۲۵ که شریف رضی در ابتدای آن می گوید: «و من خطبة له (ع) و قد تواترت علیه الأخبار باستیلاء أصحاب معاوية على البلاد: پیایی بدان حضرت خبر رسید که سپاهیان معاویه بر شهرها دست افکنده اند» شارح در معنای مفردات آن منظور از تواتر را "تواتر معنوی" دانسته و در معنا و دلالت تواتر، بحث مختصری را به صورت پرسش و پاسخی فرضی اینگونه طرح کرده است: «اگر شخصی به طعن گوید: "تواتر حاصل نمی شود، مگر با فاصله افتادن میان زمان های اعلام و اعلان چیزی، و شاهد قرآنی آن (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا) است، مقصود این نیست که رسولان پی در پی و متصل آمدند، بلکه میان هر پیامبری فترتی بوده است،" در پاسخ گفته می شود: ماده آن "وتر" به معنای فرد و یک عدد و یا نفر است و این موجب اشتباه شده است» (۳۳۳/۱) یا روایت مشهور "فاطمة سيدة نساء العالمین" از پیامبر اکرم (ص) را متواتر می خوانند (۲۶۵/۱۰) و نیز اخباردهی امیرالمومنین (ع) از مغیبات را متواتر دانسته، می نویسد: «مراد از این سخن او که "همانا من به راههای آسمانی دانانترم از راههای زمینی" علوم ویژه ای است که نسبت به امور آینده به ویژه دولت ها و جنگ ها و خونریزیهاست، و این گفتار آن حضرت را تواتر اخباری که از امور غیبی داده و یک بار و صد بار نبوده، ثابت کرده است، تا آنجا که هر گونه شک و تردید را از میان برده و معلوم شده است که علی آن را بر مبنای علم فرموده و بر حسب اتفاق نبوده است...» (۱۰۶/۱۳) همچنین در موضعی دیگر در مورد شکوه های علی و سخنانی که در غضب خلافت فرموده اند ذیل خطبه ۱۷۳ [در مورد عباراتی نظیر «خدایا من از تو بر قریش و آن که قریش را کمک کند یاری می خواهم، که آنان پیوند خویشاوندی مرا بریدند، و رتبت بزرگم را خرد دیدند...»] به تواتر آنها تصریح کرده، می نویسد: «واعلم أنه قد تواترت الأخبار عنه (ع) بنحو من هذا القول...» و در ادامه اخبار مشابه آن را ذکر می کند. (۳۰۷-۳۰۶/۹) ابن ابی الحدید یکی از دلایل صحّت انتساب نهج به علی (ع) را به تواتر انتساب برخی مطالب آن به حضرت می داند، به عبارتی یکی از دلایل وی برای پذیرش متن نهج البلاغه تواتر بودن آن است. (۱۲۸/۱۰ و نیز، ر.ک: ۲۶۵/۲ و ...)

۲-۱- روایات صحیحه: در شیعه حدیثی صحیح گفته می شود که اتصال آن به معصوم با ملاک هایی احراز شود، اما در اهل سنت علاوه بر احراز اتصال به پیامبر (ص) قید عدم

شدوذ(عدم تعارض با حدیثی مشهور) و عدم علت(نداشتن عیبی پنهان مانند ارسال خفی در سند) نیز به تعریف حدیث صحیح اضافه شده است(ر.ک: حافظیان بابل، ۱/۱۲۵) و مضاف بر آن راویان سلسله سند علاوه بر عدالت، باید قدرت حفظ و ضبط حدیث را هم دارا باشند.(افتخار زاده، ۲۳۸) نقل روایات صحیحه نیز در شرح بسیار به چشم می خورد، به عنوان مثال ابن ابی الحدید در برشمردن یکی از فضایل امام علی(ع) می گوید: «در خبر صحیح که بر آن اتفاق شده آمده که او را کسی دوست ندارد مگر مؤمن و مبغض او کسی جز منافق نیست و تو را همین خبر کفایت می کند»(۱۱۸/۸)؛ در مورد کاربرد حدیث صحیح در شرح، ر.ک: ۱/۱۲۴؛ ۶/۳۷۹؛ ۷/۵۹؛ ۸/۱۱۹؛ ۹/۲۹۰؛ ۱۰/۵۸ و ... شارح در جای جای شرح، اکثر روایات منقوله در فضیلت امام را جزء اخبار صحیحه می خواند. برای نمونه: ر.ک: روایت: علی مع الحق و ...؛ ۲/۲۹۷؛ گفتار جبرئیل که من از شما(پیامبر و علی) هستم؛ ۷/۲۱۹؛ اشتیاق بهشت به علی(ع) و ...؛ ۷/۲۹۶؛ زهد امام و وقایع مربوط؛ ۹/۲۳۰-۲۳۵؛ لا فتی الا علی؛ ۴/۲۵۱؛ اولین مسلمان؛ ۱۳/۲۲۴ و روایت اذیت فاطمه(س) اذیت پیامبر(ص) است؛ ۹/۱۹۳ و ... ابن ابی- الحدید در مواضعی، با سنجش روایات مختلف به برگزیدن و نقل صحیح ترین آن ها می پردازد، مانند سنجش درباره ی مقتل امام علی(ع) که می گوید: «و یجب أن نذكر فی هذا الموضوع مقتله(ع) و أصح ما ورد فی ذلك ما ذكره أبو الفرج علی بن الحسین الأصفهانی فی كتاب مقاتل الطالبیین»(۶/۱۱۳ و نیز در مقتل عثمان صحیح ترین روایات را تاریخ طبری(۲/۱۲۹) و درباره اسلام عمر روایت انس بن مالک(۱۲/۱۸۲) می داند.)

۱-۲-۱- وجود روایت در کتب صحیحه و اتفاق محدثین بر آن: یکی از شرایطی که در نظر شارح معیار صحت روایات قلمداد شده است، وجود روایت در کتب صحاح است و مهم ترین آنها صحیحین بخاری و مسلم می باشد. البته شارح در همه موارد روایات این دو کتاب را صحیح نمی داند(۶/۱۳) ولی در اکثر قریب به اتفاق موارد روایات آنها را با دیده ی صحت می - نگرد،(۶/۴) همچنین درباره سخن عمر به هنگام وخامت حال پیامبر(ص) در آستانه ی شهادت ایشان پس از درخواست قلم و دوات برای کتابت سخنی جهت گمراه نشدن مسلمین، می - نویسد: «می گویم: این حدیث را شیخین محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری در صحیحین خود نقل کرده اند و تمامی محدثین نیز بر صحت آن اتفاق دارند»(۶/۵۱)

۱-۳- حدیث مشهور: حدیث مشهور به حدیثی گفته می شود که به دلیل نقل تعداد بسیاری از روات، میان اهل حدیث شیوع یافته است.(غفاری صفت، ۴۸/حافظیان بابل، ۱/۱۲۷) روایات

مشهور یکی از بهترین درجه سندی نزد ابن ابی الحدیدند و در بسیاری از موارد شهرت را دلیل بر صحت یک گزارش ذکر می‌کند. مثلاً در خطبه ۱۹۰ که امام می‌فرماید: «وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكُصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ وَتَتَأَخَّرُ الْأَقْدَامُ نَجْدَةً أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا» ابن ابی الحدید فهرست‌وار نام برخی غزوات را برده و با اشاره به ترس و فرار و زیونی برخی از مسلمانان، شجاعت و استقامت و فداکاری امام را ترسیم می‌کند و تنها به اینکه ذکر چنین جریانی به شهرت رسیده بسنده می‌نماید. (۱۸۲/۱۰) با توجه به کمیت و کیفیت کاربرد خبر مشهور در شرح، به نظر می‌رسد ابن ابی الحدید در پژوهش‌های تاریخی، خبر مشهور را حجت می‌داند. وی با استناد به شهرت اخبار، به ردّ و قبول گزارش‌های تاریخی و درستی و نادرستی خبر و تاریخ پرداخته است (حیدری آقایی، ۷۲) و چنین برمی‌آید که هر جا به شهرت خبری استناد می‌کند، آن را دلیل حجیت آن در نزد خود و دیگران می‌داند. برای نمونه، ابن ابی الحدید با استناد به خبر مشهور و بدون ذکر هیچ سند، منبع و مصدری، داستان خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین را آورده و در صحت آن به این عبارت بسنده می‌کند: «داستان دو شهادت وی مشهور است.» (۱۰۹/۱۰) همچنین درباره روایاتی که خروج ابوذر به ربه را اختیاری گزارش داده‌اند، می‌نویسد: «اما می‌گوییم: این اخبار اگر هم روایت شده باشد به بسیاری و شهرت آن اخبار و روایات [اخبار خروج اجباری وی توسط عثمان] نیست.» (۲۶۱/۸-۲۶۲) و در پایان نیز خروج اختیاری او را رد می‌کند، با این توجیه که دلیل عثمان در اخراج ابوذر از مدینه تنها به خاطر مصلحت و ترس از ایجاد فتنه و اختلاف و آشوب در میان جامعه‌ی مسلمین و قطع امید کسانی که هوای تفرقه افکنی داشته، بوده است. بنابراین این عملکرد عثمان نمی‌تواند طعنی بر او باشد (۲۶۲/۸) و چون شرط صحت و پذیرش روایات این است که به اشتهار رسیده باشند و چون اخبار مربوط به خروج اختیاری به حد شهرت نرسیده نمی‌تواند مورد قبول واقع گردد.

ابن ابی الحدید در مورد مسئله‌ی اختلافی سنّ و سال امام علی (ع) هنگام بعثت پیامبر (ص) روایات مشهور را ده سال می‌داند. (۱۵-۱۴/۱) البته گاه در برخی موارد شارح به مشهور بودن خبر اعتنا نمی‌کند و اگر جای نقد و بررسی وجود داشته باشد به نقد آن می‌پردازد، همچون نقد وی نسبت به خبر مروان و سر بریده امام حسین (ع) در مدینه (۷۱/۴-۷۲) و یا حدیث مشهوری از روایت "کرایسی" در ذمّ امام علی (ع) که در مورد آن می‌گوید: «این خبر و امثال آن جعلی و ساختگی است» (۶۴/۴) و حتی در ادامه‌ی آن، برخی از احادیثی که بخاری و مسلم در کتب "صحیحین" خود دارند را ساختگی می‌داند. (همان) و نکته مهمی که در بخشی گوید این است

که برخی از احادیثی که بخاری و مسلم در صحیحین دارند ساختگی است. (همان) ابن ابی- الحدید چنانچه خبری مشهور باشد، دلایل متنی آن را نیز مطرح می‌کند، همچون قرض گرفتن هشتاد هزاری عمر از بیت المال را که معروف و مشهور ندانسته و بلکه خبر معروف و مشهور را خلاف آن می‌داند و برای تقویت نظریه خویش اخبار مشهور و معروف دیگری را به گواهی گرفته است. وی در ادامه روایاتی که به شهرت رسیده و همچنین دلایل متنی برای ناستوار خواندن چنین روایتی را پی در پی ردیف می‌کند. (۲۱۹/۱۲)

۴-۱- حدیث مستفیض: درباره مشهور می‌توان گفت حدیثی است که اعم از مستفیض باشد، البته به باور برخی راویان حدیث مشهور باید حداقل سه نفر باشند، در حالی که روات مستفیض باید بیش از سه نفر باشند و نباید طرق آن کمتر از سه طریق باشد و به دلیل انتشار، مستفیض نامیده شده که از لغت "فاض" به معنای "لبریز" گرفته شده است. (ر.ک: صالح، ۱۷۵) شارح با استناد به اخبار غیبی شایع و مستفیض از پیامبر (ص) که در آثار محدثان آمده است، همچون مذمت ایشان بر بنی امیه به دنبال دیدن رؤیای صادقه‌ی بالارفتن بوزینه‌ها از منبرش و دلگیرشدنشان از این واقعه، تفسیر "الشجرة الملعونة" به بنی امیه و بنو مغیره و نیز روایاتی در تفسیر آیه (ليلة القدر خیر من ألف شهر) به هزار ماه خلافت اموی و ...؛ اخبار غیبی امام علی (ع) را نیز درست و واقعی دانسته و به تفسیر آنها می‌پردازد، همچون اخبار امام از ظهور سیاه جامگان و انقراض دولت اموی و ... (۲۱۹/۹) ابن ابی‌الحدید ذیل خطبه ۹۲ گوید: «و هذه الخطبة ذكرها جماعة من اصحاب السير و هي متداولة منقولة مستفیضة خطب بها علی (ع) بعد انقضاء امر النهران» (۵۷/۷)

وی در موضعی درباره‌ی صحت و دلیل دفن شبانه‌ی حضرت زهرا (س) می‌نویسد: «روایات وصیت فاطمه (س) مبنی بر دفن شدن در شب و نماز نگزاردن آن دو مرد بر او، در حد استفاضه و نزدیک به تواتر است.» (۲۸۱/۱۶) در ذکر فضائل علی (ع) آورده: «فقد جاء فی حقه الخبر الشائع المستفیض أنه قسم النار و الجنة» (۱۶۵/۹، برای مطالعه‌ی بیشتر، ر.ک: ۶۳۷/۶: ۳۳۰) گفتنی است وی برای تایید گفتار خود در مستفیض بودن روایت به کتب محدثین نیز استناد کرده است. (۲۱۴/۱۳)

۵-۱- حدیث مرفوع: حدیث مرفوع در میان محدثان اهل سنت حدیثی است که گزارشگر قوله فعل و تقریر پیامبر (ص) باشد، چه از طرف صحابی یا تابعی یا افراد پس از آنها باشد و چه متصل باشد یا نباشد. (صالح، ۱۶۲) شارح همچون اهل سنت که برای روایت مرفوع بهای

دو چندانی قائل هستند، در شرح خود از روایات مرفوع بهره می جوید، همچون این روایت: «در حدیث مرفوع آمده است که پیامبر پس از کشته شدن جعفر در جنگ مته گریست و فرمود: مرد با برادرش فزون است. (۱۱۲/۱۸) و یا: «این حدیث به صورت مرفوع از قول سلمان از پیامبر نقل شده که فرموده است: «نخستین کس از این امت که کنار حوض بر من وارد می شود نخستین مسلمان ایشان، یعنی علی بن ابی طالب، است» (۱۱۷/۴) برای نمونه های بیشتر، ر.ک: ۱/۳۲۶؛ ۲/۳۲۰؛ ۳/۱۵۸؛ ۴/۱۹۴؛ ۷/۱۰۹؛ ۸/۳۰۲؛ ۹/۱۰۷؛ ۱۰/۲۱ و...)

## ۲- احادیث مردود

۲-۱- حدیث ضعیف: حدیثی که شرایط اقسام دیگر احادیث [صحیح و حسن] را نداشته باشد، ضعیف شمرده می شود. (حافظیان بابل، ۱/۱۲۵) بنابر استقصائی که صورت گرفت ابن ابی- الحدید در یک مورد به ضعف روایت تصریح کرده آن هم به جهت متنی (فأما ما روی فی إقالة البیعة فهو خیر ضعیف: ۱۷/۱۵۵) اما در بقیه موارد به دلایل دیگر روایت را به طور ضمنی ضعیف دانسته که در پی خواهد آمد.

۲-۲- حدیث مجهول: ابن ابی الحدید در قسمتی از جلد دوازدهم که ویژه عمر و سیره ی اوست، پس از بازگویی روایتی از قول یکی از دوستان خود با نام "حسین بن محمد سینی" در نقد آن چنین می نویسد: «این خبر نه به کتابی مشخص و نه به یک راوی معینی اسناد داده شده، بلکه گفته که این قضیه را بر پشت کتابی خوانده، بنابراین این خبر مجهول است و حدیث مجهول ناصحیح است.» (۸۰/۱۲) به عبارتی حدیث مجهول روایتی بدون اسناد معین و بدون راوی مشخص است و در نتیجه هیچ اعتباری در پذیرش آن وجود ندارد. این تعریف شبیه به تعریف شیعه است که گفته اند: مجهول آن است که برخی رجال سند آن گرچه در کتب رجال آورده شده، اما درباره ی عقیده، وثاقت و مذهب آنها سخنی گفته نشده است. (غفاری صفت، ۸۴)

۲-۳- روایت شاذ: حدیث شاذ حدیثی است که راوی ثقه و معتمدی در نقل آن متفرد باشد و به عبارتی روایت فرد ثقه که در مقابل نقل مشهوری قرار گرفته باشد (حاکم نیشابوری، ۱۱۹) با در نظر گرفتن دو شرط تفرّد و مخالفت [با حدیث مشهور] شاذ گفته می شود. (ر.ک: صالح، ۱۴۸-۱۵۳) ابن ابی الحدید نقل شاذ و نادر را همچون روایات غریب، چنانچه در مقابل مشهوری قرار گیرند، قابل استناد نمی داند. نمونه ی این ادعا اینکه وی در باب اولین اسلام آورنده، روایت شاذی را که زید بن حارثه را اولین مسلمان معرفی می کند، در برابر سیل

روایات مشهوری که علی(ع) را به عنوان اولین ایمان آورنده به پیامبر(ص) معرفی کرده‌اند، رد کرده و توجه به آن را غیرقابل قبول می‌خواند، به علاوه که روایات بی‌شمار ابن عبدالبرّ در الاستیعاب دالّ بر این است که علی(ع) اولین مسلمان است. ابن ابی‌الحدید در ادامه می‌گوید: «مجموع آنچه [روایات در مورد اولین مسلمان] آوردیم نشان می‌دهد که علی(ع) پیش از همه مردم مسلمان شده است و اقوال مخالف شاذ و نادر است و به روایات شاذ نیز اعتنا و توجهی نیست.» (۱۲۵/۴ و نیز ۱۱۸/۱۴؛ ۵۰/۱۸) همچنین روایات مربوط به احراق بیت فاطمه(س) و جریان به طناب کشیدن دست علی(ع) را جزء متفردات شیعه اعلام می‌کند که در برابر سیل روایات اهل حدیث نمی‌توان به آن اعتمادی کرد» (۲۱/۲)

۴-۲- حدیث غریب: غریب در لغت (=غریب الألفاظ) به معنای لفظی که فهم آن به آسانی میسر نیست (=لفظ دشواریاب) و در اصطلاح حدیثی و به معنای مطلق آن حدیثی است که متن آن تنها از یک راوی نقل شده باشد. (حافظیان بابل، ج ۱، ص ۱۲۷/صالح، ۱۶۹-۱۷۲) ظاهراً در شرح، از اصطلاح روایت غریب معنای لغوی آن یعنی خبری عجیب که نقل آن به نوعی حیرت‌آور است، مراد شارح می‌باشد که البته بی‌تناسب با معنای اصطلاحی آن نیست. به عنوان نمونه ابن ابی‌الحدید در موضعی و در مناقشه با سید مرتضی، روایاتی که شریف مرتضی نقل کرده، غریب خوانده و آن‌ها را به تمامه کنار می‌گذارد و می‌نویسد: «البته اخباری هم که سیدمرتضی از عمر روایت کرده اخبار غریبی است که ما آنها را در کتابهای تدوین شده‌ای که بر آنها دست یافته‌ایم ندیده‌ایم، مگر در همین کتاب سیدمرتضی و کتاب دیگری به نام المسترشد از محمد بن جریر طبری، و این شخص، محمد بن جریر طبری مؤلف تاریخ طبری نیست، او از علمای شیعی است و تو خود می‌دانی اخبار غریبه‌ای که در کتابهای تدوین شده پیدا نمی‌شود بر چه حالی است.» (۳۶/۲) یا در قسمتی دیگر روایت بلاذری را در مقابل دیگر روایات واقدی و ابن اسحاق و ... غریب می‌خواند. (۲۰۹/۱۴) و آن را در نهایت به کناری می‌نهد. شارح در بحث پرمناقشه فدک این روایت را نیز "غریب" می‌داند که ابوهریره از قول پیامبر(ص) گفته: «وارثان من نباید دینار و درهمی تقسیم کنند، آنچه باقی بگذارم پس از خرج زنان، هزینه عیالم هر چه باقی بماند، صدقه است» وی درباره این روایت می‌گوید: «من می‌گویم: این حدیث غریبی است، زیرا مشهور آن است که حدیث متفق بودن ارث را هیچ کس جز ابوبکر نقل نکرده است.» (۲۲۰/۱۶-۲۲۱) همانگونه که ملاحظه می‌شود در اینجا حدیث غریب را در مقابل مشهور ذکر نموده و آن را رد می‌کند. هم چنین به دنبال اعتراض



سیدمرتضی که خبری را غریب دانسته و در توجیه گفتار قاضی عبدالجبار چنین می نویسد: «سیدمرتضی در اعتراض به قاضی القضاة می گوید: این سخنی است که ما نه از راوی مشخصی شنیده ایم و نه در کتابی خوانده ایم، مرتضی هر آنچه گفته صحیح گفته، چرا که این خبر، حدیث غریبی است که شناخته شده نیست. اما گفته ی عمر که مرا واگذار تا گردنش را بزخم چرا که او منافق شده، خبر مشهوری است که از پذیرش آن گریزی نیست. خبر غریبی که شناخته شده نیست، آن است که عمر به دلیل تعقیب عبد الله بن عیاش بن اَبی ربیعة از سپاه خارج شده چرا که وی مطلبی را انکار کرد و شاید قاضی القضاة این مطلب را از راوی ای شنیده یا از کتابی نقل کرده که ما بدان دست نیافتیم.» (۱۹۴/۱۷) در این سخن شارح دو نکته قابل ملاحظه است، یکی اینکه خبر غریب به خودی خود اعتبار ندارد و چنانچه در مقابل مشهور یا مشهوراتی قرار بگیرد، عدم اعتبار آن دو چندان شده و قابل پذیرش نخواهد بود و دیگر اینکه اخباری که تنها در یک کتاب نقل شده باشد آن ها نیز اخبار غریب تلقی شده و بی اعتبار خواهند بود.

۲-۵- روایات موضوع و تعامل نقدی شارح با آنها: روایت و خبری که ساخته و پرداخته ی دست دیگران و نسبت داده شده به پیامبر (ص) باشد موضوع نامیده می شود (حافظیان بابلی، ۱/۱۳۱) و این وضع گاه از اقرار راوی و گاه از قرائن فهمیده می شود. (مدیرشانه چی، ۱۹۱) در بیشتر موارد این گونه احادیث هم از نظر الفاظ و هم از نظر سند، ساخته دروغگویان و ضاعان است. بعضی از دروغگویان چنانچه نتوانند با تدلیس و دیگر ابزار جعل در اسامی سند روایتی دست ببرند، دست به ساختن سندهای دروغینی می زنند که به پیامبر (ص) منتهی شود، سپس حکمت یا ضرب المثلی و یا امثال آن را به پیامبر (ص) به دروغ نسبت می دهند. (صالح، ۱۹۶) ابن ابی الحدید می کوشد فارغ از تعصبات و گرایش های فرقه ای، به موضوع جعل اخبار و روایات بنگرد. ابن ابی الحدید بر این باور است که شیعیان به سبب ستیزه جویی مخالفان، بنیانگذار احادیث جعلی درباره فضایل حضرت علی (ع) بوده اند و در مقابل ایشان اهل سنت برای دفاع از خلفا به جعل حدیث پرداخته اند. وی بسیاری از احادیث اهل سنت را نیز جعلی می خواند که برای مقابله با شیعیان و یا به فرمان معاویه و امویان ساخته شده اند. از همین رو ریشه اصلی چنین فتنه ای را در اختلاف و رقابت بی حد شیعه و بکریه می داند. چرا که هر دو طیف به دفاع از عقیده ی خود در مدح مذهب خویش و مذمت طرف مقابل به جعل احادیث همّت گماشتند. وی در ادامه برخی از این احادیث ساختگی را می آورد. (۴۸/۱۱-۵۰)

شارح در بحث‌هایی جدا ذیل خطبه ۵۶ نهج، احادیث و روایاتی جعلی که در مذمت علی (ع) و منحرفین از ایشان را نقل کرده است. (۶۳/۴-۱۱۰) ضمن آن که نقد اخبار ساختگی را از قول شیخ اعتقادی اش ابو جعفر اسکافی پی می‌گیرد که این دفاعیات وی از مظلومیت علی (ع) از مطالب بس خواندنی شرح نهج البلاغه است. (۶۳/۴-۷۳) به عنوان نمونه در موضعی دیگر نیز روایتی از قول ابو جعفر اسکافی در مورد ماجرای مفاخره‌ی امام علی (ع) و زبیر را آورده و آن را موضوع و جعلی می‌خواند و می‌نویسد: «شیخ ما ابو جعفر اسکافی می‌گوید: این خبر ساخته و پرداخته و دروغ است و میان علی (ع) و زبیر چیزی از این گفتگو صورت نگرفته است و این خبر از مجعولات عثمانیان است و چنین سخنی میان احادیث شنیده نشده و در کتابهای تاریخ دیده نشده است.» (۱۳/۱۱) گفتنی است سکوت شارح در برابر تحلیل‌های روایی تاریخی دیگران نشان پذیرش از سوی اوست و این به عنوان قاعده‌ای کلی در شرح شارح است. همچنین وی برخی روایات منقول در فضل عثمان را وضع شده از سوی معاویه دانسته و می‌نویسد: «... همچون اخبار فراوانی که در روزگار معاویه به قصد تقرّب به او در فضائل عثمان جعل کردند. ما منکر فضل و سابقه عثمان نیستیم ولی می‌دانیم پاره‌ای از اخبار که درباره او نقل شده جعلی و دروغ هستند.» (۴۲/۱۱) البته گاه شارح برخی روایات جعلی و تحریفی را بدون نقد و نظر در آنها وارد شرح خود نموده و صرفاً نقل کرده است. (برای مطالعه‌ی بیشتر ر.ک، فراتی، آسیب‌شناسی روایات امام حسین (ع)، ۱۳۶ - ۱۵۷)

ب: اعتباریابی منابع و توثیقات شارح

یکی از روش‌های شارح برای صحه گذاشتن بر روایتی که وی از کتاب یا شخصیت محدث یا مورخی نقل می‌کند، توثیق منبع است. به عنوان نمونه، وی امتناع علی از بیعت با ابوبکر را از کتاب جوهری نقل کرده و درباره‌ی نقل او می‌گوید: «اما موضوع خودداری علی (ع) از بیعت و بیرون کشیدن او از خانه بدانگونه که صورت گرفته است را رجال حدیث و سیره‌نویسان نقل کرده‌اند. و ما نیز آنچه ابوبکر جوهری در این مورد آورده بود، آوردیم و او از رجال حدیث و از افراد ثقه و مورد اعتماد است، البته کسان دیگری هم جز او، نظیر این مطالب را بیرون از حدّ شمار بیان کرده‌اند» (۵۸/۲) و نیز در جایی دیگر درباره حال رجالی جوهری می‌نویسد: «... زیرا ما با خویشتن شرط کرده‌ایم که از آنها [شیعه] چیزی نیاوریم و همه آنچه را در این فصل بیان می‌داریم ... از نوشته‌ی ابو بکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب السقیفة و فدک است و این ابوبکر جوهری محدثی پارسا و مورد اعتماد و ادیب بوده است که دیگر

محدثان او را ستوده و مصنفاتش را روایت کرده‌اند.» (۲۱۰/۱۶) در مورد نصر بن مزاحم منقروی نیز چنین می‌گوید: «ما در این مورد آنچه را که نصر بن مزاحم در کتاب صفین آورده است نقل می‌کنیم که او مردی مورد اعتماد است، گفتارش صحیح است و به هیچ روی نمی‌توان او را به هواداری از کسی به ناحق، یا دغل‌بازی نسبت داد و او از مردان بزرگ حدیث [و تاریخ] است.» (۲۰۶/۲) ابن ابی الحدید منابع شنیداری خود را نیز توثیق کرده تا گفتارهای ایشان در نقل و یا تحلیل و نقادی روایات نیز در کتاب خود جایگاهی باز کند. از جمله شیوخی که شارح از تحلیل‌های او بسیار سود برده، نقیب ابوجعفر یحیی بن ابی‌زید حسنی است که درباره‌ی او می‌گوید: «ابو جعفر نقیب - که خدایش رحمت کناد - مردی پُردانش و درست‌اندیش و با انصاف در گفتگو و بدون تعصب در مورد مذهب بود، هرچند علوی بود اما به فضائل صحابه اعتراف داشت و بر شیخین [ابو بکر و عمر] ثنا می‌گفت...» (۲۲۲/۱۰) و نیز: «ابوجعفر که خدایش رحمت کناد با آنکه شیعه و علوی بود مردی با انصاف و سخت‌خردمند بود» (۲۴۸/۹) و نیز در جای دیگر درباره‌ی او می‌گوید: «نه امامی مذهب بود و نه از گذشتگان رویگردان، به علاوه که به گفتار تندروان شیعه نیز راضی نبود» (۹۰/۱۲)

ج: تضعیف شارح در مورد دو کتاب شیعی

شارح جدای از موارد مذکور، در دو مورد به تضعیف برخی کتب نیز پرداخته است که کتاب سلیم بن قیس هلالی و المسترشد طبری می‌باشد. درباره کتاب سلیم به مذهب سلیم و نیز کتاب او به دیده شک نگریسته، چنانکه گویا شخصیتی به نام سلیم نیز وجود ندارد و کتاب بر ساخته منسوب به اوست. (۲۱۶-۲۱۷/۱۲) و هم چنین است درباره‌ی کتاب محمد بن جریر طبری به نام المسترشد که پیش از این در مورد آن سخن رفت. (۳۶/۲)

د: معیارهای شارح در توثیق و تضعیف روات

این بخش با بحث علم رجال تلاقی تنگاتنگی دارد. در علم رجال راویان احادیث و اخبار از لحاظ وثوق شخصیت و عدم آن و آنچه مربوط به تحمل، حفظ، ضبط و نقل حدیث توسط آنهاست، مورد بررسی قرار می‌گیرند و در این بین توجه به نکاتی در پرورش و شکل‌گیری شخصیت راوی موثر است؛ همچون افکار و عقاید، گرایش‌های سیاسی و اجتماعی و ... از جمله معیارهای مدح و قدح راویان توسط رجالیان است. ابن ابی‌الحدید نیز برای توثیق و تضعیف هر راوی معیارهایی پیش گرفته و چنانچه شخصی از روات، واجد این خصوصیات نباشد روایت او به هیچ عنوان در نزد وی پذیرفته نخواهد بود از جمله:

۱- عدم بغض و کینه نسبت به امام علی(ع): یکی از معیارهایی ویژه است که کمتر کسی بدان توجه کرده، شاید اهل سنت چنین معیاری برای سنجش ثقه بودن فرد نداشته باشند، اما اختیار چنین میزانی از سوی عالمی معتدل معتزلی در خور توجه است. ابن ابی‌الحدید در حکمی کلی چنین معیاری را ذیل روایتی که قیس بن ابی حازم روایت کرده چنین ترسیم می‌کند: «من می‌گویم: راوی این سخن قیس بن ابی حازم است و او همان کسی است که این حدیث را نقل می‌کند: "شما روز قیامت پروردگار خویش را می‌بینید همانگونه که ماه را در شب چهاردهم می‌بینید و هیچ شک و تردیدی در رؤیت او نمی‌کنید" و مشایخ متکلم ما، او را مورد سرزنش و طعن قرار داده و گفته‌اند "فاسق" است، لذا روایتی را که او نقل کند، پذیرفته نمی‌شود، زیرا او می‌گوید: "شنیدم علی(ع) بر منبر کوفه، در حالی که خطبه ایراد می‌کرد، می‌گفت: به جنگ بازماندگان احزاب بروید، بغض و کینه‌اش در دلم جای گرفت،" و هر کس نسبت به علی(ع) کینه‌توزی کند روایتش پذیرفته نمی‌شود.» (۱۹۴/۲-۱۹۵) بنابراین طبق گفتار شیوخ معتزلی و اعتقاد شارح، مبغض علی(ع) فاسق است و در نتیجه روایت چنین فردی قابل پذیرش نیست.

شارح درباره روایتی جعلی که پیامبر(ص) به این دلیل که علی(ع) از دختر ابوجهل خواستگاری کرده بود، خطبه‌ای ایراد کرد و از علی(ع) خشمگین شده بود، می‌نویسد: «و این حدیث از قول کرابیسی مشهور است. من می‌گویم: این حدیث هم در هر دو صحیح مسلم و بخاری از قول مسور بن مخرمه زهری نقل شده است و سیدمرتضی آن را در کتاب خویش با نام "تنزیه الانبیاء و الائمه" آورده و گفته: روایت حسین کرابیسی است و او مشهور به انحراف از اهل بیت و دشمنی و ستیز با ایشان است و روایتش پذیرفته نمی‌شود.» (۶۵-۶۴/۴) ابن حجر درباره "مسور بن مخرمه" گوید: «راوی این حدیث که در صحیحین نیز روایت شده، می‌گوید: "من وقتی این خطبه را شنیدم محتملم بودم"، جای تعجب است، چه؛ مورخین در تاریخ ولادت او تردیدی به خود راه نداده‌اند که وی متولد پس از هجرت است، اما قصه خطبه علی(ع) در حدود شش یا هفت سال پس از ولادت اوست؛ چگونه وی در این سن به بلوغ رسیده، مگر اینکه آن را احتلام لغوی یعنی عقل بنامیم و خدا داناتر است.» (عسقلانی، ۱۳۸/۱۰) ابن ابی‌الحدید پس از سمت و سو دادن مخاطب به اینکه روایت از چنین شخصی است، به گفته‌ی سیدمرتضی نیز متمسک شده و راوی آن را علاوه بر مسور بن مخرمه، حسین کرابیسی معرفی کرده، ولی به این دلیل که وی از روات ناصبی و دشمن اهل بیت است، روایت او را نمی‌

پذیرد. چنان که بیشتر ذکر شد چنانچه شارح نسبت به سخن کسی اعتراض نکند، نشان از آن دارد که وی گفته‌ی او را پذیرفته و این قاعده‌ای کلی در شرح اوست. ابن ابی‌الحدید با موضوع روات جعل در تاریخ و حدیث به خوبی آشنا بوده، لذا به لطماتی که بدون بررسی و شناخت احوال راوی به احادیث وارد می‌شود توجه ویژه دارد. در بخشی به روایتی که نسبت به علی(ع) بغض داشته‌اند و در نتیجه روایات ایشان قابل پذیرش نیست، پرداخته است. وی کسانی مانند ابوهریره، مغیره بن شعبه مروان بن حکم، حریر بن عثمان، زید بن ثابت، زهری، مکحول سعید بن مسیب، اهل بصره و... را جزء افرادی معرفی می‌کند که در نکوهش و مذمت امام علی(ع) سخنان بسیاری راندند. (ر.ک: ۶۷/۴-۱۰۳؛ ۳۱/۲۰؛ ابن ابی‌الحدید به کسانی که در زمان معاویه برای اغراض مادی به جعل حدیث پرداختند اشاره می‌کند و به عالمانی که در مقابل ایشان ساکت ماندند، خرده می‌گیرد. (۴۲/۴) از نقاط قوت شرح ابن ابی‌الحدید این است که منقولات وی از کتب متعدد بنابر دقت و ریزبینی است. در جایی که "حدیث برص" را از کتاب المعارف ابن قتیبه نقل می‌کند، می‌نویسد: «ابن قتیبه داستان نفرین امیرالمؤمنین را بر انس بن مالک و گرفتار شدن او به پیسی - در بخش بزرگان گرفتار شده به پیسی - در کتاب المعارف آورده است. ابن قتیبه مشهور به انحراف از علی است و به هیچ وجه متهم به طرفداری و مبالغه درباره امیرالمؤمنین نیست.» (۲۱۸/۱۹) درست است که شارح قول وی را پذیرفته با اینکه مبنای وی در پذیرش اقوال عدم مبغض بودن نسبت به علی(ع) است، اما چون این روایت نوعی مدح از زبان منحرف از علی است، قابل پذیرش است. وی در جایی دیگر که درباره انحراف ابوهریره از علی(ع) نوشته، آورده: «من می‌گویم: تمام این موارد را ابن قتیبه در کتاب المعارف خود ضمن بیان شرح حال ابوهریره آورده است. گفتار او در این مورد حجت است، زیرا ابن قتیبه در این باره متهم به جانبداری از علی نیست.» (۶۹/۴؛ و نیز، ر.ک: ۱۲۲/۴) گفتار او را حجت می‌داند به همان دلیل که ذکر کردیم.

۲- فاصله زمانی راوی با روایت: دوری و نزدیکی راوی به روایت، هر یک مزایای خاصی دارد که سبب می‌شود بر اعتبار و ارزش سند بیفزاید و یا از آن بکاهد. ابن ابی‌الحدید فاصله‌ی بین راوی و روایت را جزئی مهم در ارزیابی روات سند یک حدیث می‌داند. به عنوان مثال روایت "عمرو بن مرة" درباره فضائل عثمان را سخنان دروغی می‌داند که برای تقریب به معاویه جعل شده، زیرا این راوی شامی بوده و مصاحبت اندکی با پیامبر داشته است که بخواهد در مدح عثمان از پیامبر احادیثی نقل کند و در این صورت ممکن نیست روایت فضل

عثمان از او باشند، شارح در این باره می‌گوید: «... ما منکر فضل و سابقه عثمان نیستیم ولی می‌دانیم برخی از اخباری که درباره او نقل شد، جعلی و دروغ است؛ مانند روایت "عمرو بن مره" درباره او که خبری مجعول و مشهور است. "عمرو بن مره" از کسانی است که اندکی افتخار مصاحبت داشته و اهل شام بوده است.» (۴۲/۱۱)

۳- شناخت فرد بر پایه‌ی عملکرد و اقوال: یکی از ملاک‌های ابن ابی‌الحدید در تشخیص حال راوی گفتارهای اوست، در موقعیت‌های مختلف، چرا که وی اقوال اشخاص را ملاک پذیرش شخصیت و نیز عقیده راوی می‌داند. معاویه در گفتگویی با ابوالدرداء چنین می‌گوید: «وإن ابن أبی کبشة لیصاح به کل یوم خمس مرات أشهد أن محمدا رسول الله فأی عملی ببقی و أی ذکر یدوم بعد هذا لا أبأ لک لاو الله إلا دفنا دفنا» (۱۳۰/۵) در ادامه می‌افزاید: «اما کارهای معاویه که با عدالت ظاهری منافات دارد از قبیل جامه ابریشم پوشیدن و در ظروف زرین و سیمین آب خوردن او چنان بود که ابوالدرداء او را از آن کار منع کرد و گفت: من از رسول خدا (ص) شنیدم می‌فرمود: «همانا کسی که در ظرفهای زرین و سیمین آب بیاشامد در درون خود آتش دوزخ فرو می‌ریزد» معاویه گفت: اما من اشکالی در این کار نمی‌بینم ابوالدرداء گفت: ای وای چه کسی عذر مرا در مورد معاویه نمی‌پذیرد که من از قول پیامبر او را خبر می‌دهم و او از رأی خود به من خبر می‌دهد دیگر هرگز با تو در یک سرزمین زندگی و سکونت نمی‌کنم.» شارح بنا بر این خبر چنین نتیجه می‌گیرد که اقوال افراد دلالت می‌کند بر عقایدشان، لذا کسی که حکم پیامبر (ص) را طبق نظر خود رد کند، دارای عقیده‌ی صحیح نیست، وی گوید: «این خبر نه تنها عدالت معاویه را خدشه‌دار می‌کند که عقیده او را هم مخدوش می‌سازد، زیرا هر کس در مقابل خبری که از پیامبر (ص) روایت می‌شود بگوید: من در آنچه رسول خدا (ص) حرام کرده است اشکالی نمی‌بینم. دارای عقیده صحیح نیست.» (همان) از همین روی، چنین گفتاری برابر است با قدح در عدالت و این نیز مساوی با قدح در عقیده فرد، لذا روایات چنین فردی به دلیل فساد عقیده مورد قبول نیست.

۴- تساهل (خلط یا فراموشی) راوی در حفظ روایت: خلط یا فراموشی راوی در حفظ روایت علاوه بر ایجاد خدشه در اعتبار راوی، تأثیر دو چندانی نیز در متن حدیث گزارد و موجب عدم فهم متن آن و یا حتی واژگونی فهم متن می‌شود، لذا اعتبار روایت هم از لحاظ سندی و هم متنی ساقط می‌شود. امام در پاسخ خود به فردی که درباره اخبار اختلافی پرسید، در خطبه ۲۰۳ در تحلیلی دقیق راویان و خبررسانان را به چهار دسته تقسیم فرموده‌اند. ابن ابی-

الحدید پس از مصداقیابی برای این چهار دسته نمونه‌ای درخور توجه برای دسته دوم ذکر می‌کند؛ امام درباره دسته دوم می‌فرماید: «و رجل سمع من رسول الله شيئاً و لم يحفظه علی وجهه فوهم» ابن ابی الحدید می‌نویسد: «از عبدالله بن عمر روایت شده: «مرده به واسطه گریه‌ای که برایش می‌کنند عذاب می‌شود» چون برای ابن عباس این روایت به این صورت نقل شد، گفت: ابن عمر گرفتار فراموشی شده، پیامبر از کنار قبر مردی یهودی گذر می‌کرد که این جمله را فرمود و مرادش آن میت یهودی بود. همچنین می‌گویند عایشه نیز این خبر ابن عمر را نادرست خواند و گفت: ابن عمر در مورد خبر کشته‌های بدر که درون چاه ریختند، همین اشتباه را مرتکب شد و از قول پیامبر گفت: «إنهم لیبکون علیه و إنه ليعذب بجرمه» [من می‌گویم: گفته‌اند اشتباه ابن عمر در مورد خبر چاه بدر هم بدین گونه است که روایت را این چنین نقل می‌کرده که پیامبر کنار چاه بدر ایستاد و فرمود: «هل وجدتم ما وعدكم ربکم حقاً؟» سپس فرمود: «إنهم یسمعون ما أقول لهم» عایشه این مورد را هم درست ندانست و گفت: پیامبر فرموده‌اند «إنهم یعلمون أن الذی کنت أقوله لهم هو الحق» همچنین می‌گویند عایشه این گفتار خداوند را شاهد می‌آورده که فرموده است: (إِنكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى) (۴۷/۱۱) دقت در چگونگی صدور حدیث از پیامبر (ص) سبب رفع این مشکل می‌شود، این در حالی است که عبدالله بن عمر به سبب خلط یا عدم فهم و نیز فراموشی [بنا به گفته ابن عباس] برداشتی دیگر از روایت داشته که سبب می‌شود برای دیگران چنین فهمی نیز ایجاد شود.

#### مبحث دوم: نقد متن

صحت سند به طور کامل نمی‌تواند موجب یقین به صدور روایت از معصوم باشد و بررسی سندی حدیث فقط جزئی از ارزیابی روایت را دربر می‌گیرد. در این میان چنانچه سند روایتی ضعیف تلقی شود، این امر می‌تواند تنها قرینه‌ای برای ناستواری روایت قرار گیرد، اما برای به کنار نهادن روایت، محتاج به دلایل قوی‌تری هستیم. لذا نقد متن را باید مهم‌ترین راه ارزیابی روایت تلقی نمود، گرچه برای ارزیابی روایت ابتدا سراغ سند آن رفته شود. (ر.ک: نفیسی، ۱۳-۴۴) مراد از نقد متن بررسی الفاظ و مفاهیم حدیث در جهت اطمینان از صدور و یا عدم صدور آن است که از بررسی‌های لغوی و ادبی تا بازکاوی فضاهای فرهنگی و اجتماعی زمان صدور حدیث را شامل می‌شود و این قبیل بررسی‌ها درباره صدور، همان است که به نقد متن یا نقد محتوایی اشتهاار یافته است. (مه‌ریزی، ۳)

گفتار نخست: ملاکهای نقد متن نزد ابن ابی‌الحدید

ابن ابی‌الحدید نیز به عنوان شخصیتی نقّاد در تحقیقات روایی خویش به نقد اسناد بسنده نکرده و به نقد محتوایی و متنی نیز پرداخته است. متن اخبار و روایات، از حیث صحت و تطبیق با واقعیتی که از آن گزارش می‌کند بسیار حائز اهمیت است. چه بسا روایاتی که در کتاب‌های صحاح و از طرق صحیح و خدشه ناپذیری روایت شده باشند، اما متن آن‌ها متعارض با اصول و مبانی عقیدتی و مسلمّات تاریخی و ... یا در تعارض با دیگر روایات باشد که به علم و یقین نمی‌تواند هر دو دسته صحیح باشند و لزوماً یکی از آن دسته روایات باطل خواهد بود. ابن ابی‌الحدید به دلیل عقل‌گرایی شدید در مذهب خویش یعنی اعتزال، با استناد به عقل به نقادی پرداخته است. علاوه بر ملاک خرد و عقل، ابزارهای دیگری در دست محققان چون ابن ابی‌الحدید است که می‌تواند با آن محک‌ها به تحقیق در احادیث بپردازد. ابزارهایی مانند مطابقت‌دهی با قرآن، سنت، روایات، واقعیت، تاریخ مسلم، سیاق و ... در ذیل به بخشی از آن‌ها می‌پردازیم.

الف: نقد متن بر اساس تطابق یا عدم تطابق با قرآن: عرضه روایت بر قرآن از مهم‌ترین ملاک‌های نقد متن است. این نکته در احادیث شیعه جایگاه ویژه‌ای دارد چنان‌که در اصول کافی روایات فراوانی در این باب روایت شده است. (ر.ک: کلینی، ۱/۶۹-۷۲) از همین رو ابن ابی‌الحدید با استناد به گزارش مورخان و اهل سیره، "خبر وزارت" و "حدیث انذار" را نقل نموده و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: «این خبر بر این دلالت دارد که امام علی (ع) وزیر رسول خدا (ص) بود و جز این نه». وی این نتیجه‌گیری را که بر اساس استناد به ظاهر خبر مفصل کتاب تاریخ طبری است، با استناد به کتاب و سنت و تاریخ تقویت کرده و از قرآن آیات ۲۹-۳۱ سوره طه را (واجعل لی وزیراً من اهلی...) را به عنوان مؤید و از سنت، حدیث منزلت را که خبری اجماعی میان تمام فرق اسلامی است، گواه گرفته است. او تمام مراتب حضرت هارون را برای امام علی (ع) ثابت می‌داند و گواه سوم وی خبری از امام علی (ع) است که گزارشی از همان حدیث انذار می‌باشد. (۱۳/۲۱۰-۲۱۲) ابن ابی‌الحدید ذیل کلام امام علی (ع) در خطبه‌ی قاصعه با استناد به روایات بی‌شماری درباره ابلیس که او را حاکم و قاضی میان زمینیان بود و ... روایات وارده را جز قصه و داستان تعبیر نمی‌کند و تنها شرط پذیرش چنین روایاتی را رجوع و عرضه به قرآن (که هیچ باطلی در آن راه ندارد) و سنت دانسته است. (۱۳/۱۳۴-۱۳۵)



در روایتی تاریخی از قول واقدی از امام علی (ع) نقل می‌کند که روز جنگ بدر جبریل به حضور پیامبر آمد و او را مخیر گردانید تا اسیران را بکشد یا از ایشان فدیة بگیرد ولی در ازای فدیة گرفتن به شمار اسیران در سال بعد از مسلمانان شهید خواهند شد. پس از مشورت با صحابی خود جهت کمک حال به زندگی راضی به فدیة گرفتن می‌شوند و ... در تحلیل آن می‌نویسد: اگر این حدیث درست می‌بود مسلمانان مورد عتاب قرار نمی‌گرفتند و خداوند متعال نمی‌فرمود: (مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ لَوْ كَانَتْ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يَتَّخِذَ فِي الْأَرْضِ... ) پس از این آیه فرموده (لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) زیرا اگر این موضوع را بر آنان حلال فرموده بود و گرفتن فدیة را هم برای ایشان روا دانسته و فرموده بود کار پسندیده‌ای است دیگر درست نبود که این کار را بر آنان زشت بشمرد و بفرماید ناپسند است. (۱۷۳/۱۴)

ب: نقد روایت بر اساس سنت و دیگر روایات: چنانچه یک دسته روایات بر دیگر روایات هم مضمون یا هم سو عرضه شود، با بهره‌گیری از تعاضد این روایات نسبت به همدیگر می‌توان مشکلات متنی آنها را برطرف نمود. با توجه به تسلط بالای ابن ابی الحدید نسبت به روایات، استفاده‌ی وی از روایات در نقد روایتی دیگر به کرات در جای‌جای شرح به چشم می‌خورد و می‌توان ادعا نمود که در بیشتر موارد، نقادی او طبق چنین گزاره‌ای به وقوع پیوسته است. به عنوان مثال در مناقشه نسبت به طعن زندگان به عمر در جلد دوازدهم، آنجا که قرض عمر از بیت المال و در پی آن مال دوستی وی طرح شده، در رد این روایت پانزده روایت دیگر ذکر می‌کند تا قرض عمر را امری دور از ذهن نشان دهد. (۲۱۹/۱۲-۲۲۷)

وی در مورد روایتی در رابطه با فدک که عمر؛ خطاب به طلحه و زبیر و ... می‌پرسد: آیا از پیامبر (ص) شنیدید که هر مالی از پیامبر (ص) بماند جزء صدقه است؟ و آنها گفتند: آری شنیدیم، می‌گوید: «من می‌گویم: پذیرفتن این حدیث هم مشکل است، زیرا بیشتر روایات و نظر بیشتر محدثان حاکی از آن است که آن روایت را هیچ کس جز ابوبکر به تنهایی نقل نکرده است، و فقها در اصول فقه در مورد پذیرش خبری که آن را فقط یک تن از صحابه نقل کرده باشد به همین مورد استناد می‌کنند.» در پایان خطاب به طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص می‌گوید: «این راویان به روزگار ابوبکر کجا بوده‌اند! هیچ نقل نشده است که یکی از ایشان در مورد احتجاج فاطمه با ابوبکر چیزی از این موضوع نقل کرده باشند.» (۲۲۷/۱۶) همچنین ابن ابی الحدید در رد روایت طبری که مغیره بن شعبه را آخرین

کسی دانسته که با پیامبر(ص) در مضجع ایشان تجدید عهد کرد، روایات دیگری در رد آن آورده است.» (۴۱/۱۳)؛ برای مطالعه بیشتر در این زمینه در مورد اختلاف برداشتها در تفسیر مراد امام از تعبیر "فی خیر دار و شرّ جیران: ۱۳۷/۱-۱۳۸؛ یا درباره‌ی روایتی در مورد فدک: ۲۲۷/۱۶؛ یا ردّ روایتی در مورد مشبهه و مجسمه مبنی بر اعتراض حضرت زهرا در مورد شهادت حسین(ع) و نشان داده شدن پای زخمی شده خداوند توسط نمرود به ایشان(۲۲۶/۳-۲۲۷)؛ یا نقد طعن نظام به امام طبق سخن امام که فرمود: "ما کذبت و لا کذبت" به توسط روایات(۱۲۹/۶-۱۳۱)؛ یا بررسی روایات سبقت ایمان علی(ع) بر ابوبکر، (۱۲۳/۴-۱۲۵))

ج: نقد بر اساس تاریخ مسلم: آنچه از حوادث تاریخی که در سایه‌ی اسناد در دست، دقیق و استوار می‌باشد، یکی دیگر از معیارهایی است که مورخین و حتی محدثین در نقد روایات و اخبار بدان اعتماد کرده‌اند. ابن ابی‌الحدید نیز با دقتی ستودنی بخشی از روایات تاریخی مربوط به حوادث و رویدادها را در مقایسه با واقعیات تاریخی به نقد و بررسی می‌نشیند، به عنوان نمونه درباره روایتی که می‌گوید پیامبر درباره اسیران بدر با صحابه به مشورت پرداخت و در این میان ابوبکر مخالف کشتن ایشان و عمر موافق بود و پیامبر در تشبیه ابوبکر را به عیسی مثال زد که گفته بود: (إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) و عمر را چون جبرئیل و در پایان پیامبر رأی ابوبکر را برگزیده و درباره عمر فرموده بودند: «اگر روز بدر عذاب نازل می‌شد، هیچ کس جز عمر از آن رهایی نمی‌یافت» ابن ابی‌الحدید ذیل این روایت می‌گوید: «می‌گویم: مرا در این مورد سخنی است، نخست در اصل متن حدیث که در آن آمده پیامبر فرموده‌اند: مثل ابوبکر مثل عیسی است که عرضه داشته: (إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ و...) این آیه از سوره مائده است و سوره مائده در آخر عمر پیامبر نازل شده و پس از آن فقط سوره توبه نازل شده است و جنگ بدر در سال دوم هجرت بوده است، [به علاوه] این چگونه ممکن است؟ مگر آنکه بگوییم این آیات در مکه یا در مدینه پیش از جنگ بدر نازل شده است و هنگامی که عثمان قرآن را جمع می‌کرده آن را ضمیمه سوره مائده کرده است. البته ممکن است این کار صورت گرفته باشد اما مشکل است و دقت در این مسأله نگریستن باید.» (۱۷۵/۱۴-۱۷۶)؛ نمونه‌های دیگر: نقد روایت پیامبر: "از من آزاده‌ای و برده‌ای پیروی کردند" (۲۳۰/۱۳-۲۳۱) بررسی روایتی از حذیفه بن یمان(۱۱/۱۲۱-۱۲۲)؛ روایات در مورد زمان و مکان دفن پیامبر(۳۹/۱۳-۴۰)؛ روایات در مورد پیوستن عقیل به معاویه در زمان حضور امام: ۲۴۹/۱۰-۲۵۰؛ مصداق سخن امام در خطبه ۵۶: ۵۴/۴-۵۵؛ تحلیل روایت ابوهریره که پیامبر فرمود:

حرم من میان غیر تا ثور است: ۶۷/۴ و ...)

د: نقد متنی بر اساس عقل و عرف: مطابقت محتوای روایت با گزاره های عقلی، یکی از راهکارهای شناخت گزارش صحیح از باطل است. دانش و گرایش اعتقادی ابن ابی الحدید اقتضا می کند که نه به سادگی از کنار میراث روایی و تاریخی عبور کند و نه اینکه آنها را بپذیرد. در روایتی آورده وقتی پیامبر در کنار چاه بدر فرود آمد برای ایشان سایبانی از چوب-های خرما ساخته شد، سعد بن معاذ با شمشیر آویخته به گردن بر در سایبان ایستاد و پیامبر و ابوبکر وارد آن شدند. در ادامه اینگونه بر اساس واقعیات عرفی عقلی این روایت را نقد کرده است: «من از موضوع ساختن سایبان شگفت می کنم که از کجا برای آنان ممکن بوده، شاخه و چوب خرما به اندازه ای که سایبانی بسازند داشته باشند یا همراه خود آورده باشند. سرزمین بدر هم نخلستانی ندارد و اگر مقدار اندکی هم چوب خرما با آنان بوده است جنبه سلاح داشته است. گفته شده است در دست هفت تن از مسلمانان چوبهای خرما در عوض شمشیر بوده است، و دیگران همگی مسلح به شمشیر و تیر و کمان بوده اند. این هم سخن شاذی است و صحیح آن که هیچ یک از مسلمانان بدون سلاح نبوده، مگر اینکه چند شاخه ای همراهشان بوده است که با انداختن پارچه بر آن سایه ای فراهم می کرده اند، و گرنه من امکانی برای ساختن و بر پا کردن سایبانی از چوبها و شاخه های خرما در آنجا نمی بینم.» (۱۱۸/۱۴)

وی در ابتدای شرح حکمت ۴۱۳ نهج که خطاب به عمار یاسر درباره ی نهی او از نصیحت مغیره بن شعبه است می گوید: «یاران ما در سکوت بر مغیره اتفاق نظر ندارند، بلکه بیشتر عالمان بغداد وی را فاسق می خوانند...» (۸/۲۰) و در ادامه بحثی در مورد لعن انجام داده و قول ابوالمعالی جوینی مبتنی بر عدم جواز لعن صحابه و حتی یادکرد خطاهای ایشان را طی فصلی تحت عنوان «ایراد کلام لأبی المعالی الجوینی فی أمر الصحابه والرّد علیه» ذکر نموده و با نقل ردیه ی ابوجعفر اسکافی بدان پاسخ داده است و در ضمن بخشی از آن می گوید: «اگر این موضوع را معتبر بدانیم، که حرمت عمرو باید به خاطر زید نگه داشته شود که او را لعن نکنند، باید حرمت صحابه در مورد فرزندان ایشان نیز حفظ شود و مثلاً حرمت سعد بن ابی وقاص درباره پسرش عمر بن سعد که قاتل حسین (ع) است رعایت شود و او را لعنت نکنند، یا حرمت معاویه در مورد یزید قاتل حسین (ع) و کسی که واقعه حرّه را پدید آورده و مسجد الحرام را در مکه به هراس انداخته است رعایت کنند و او را لعن و نفرین نکنند...» (۱۸/۲۰) و در پایان شارح لعن قاتلان امام حسین (ع) را می پذیرد و از آن دفاع می کند. (وی در جایی از

شرح که جنایات یزید را به تصویر کشیده در پایان سخنش درباره‌ی شأن سخیف یزید می‌گوید: وقطع الله دابر الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین: (۱۷۹/۱۵) (نمونه دیگر: اختلاف در مورد مکان دفن امام علی(ع): ۱۲۲/۶-۱۲۳ و نیز ر.ک: ۱۶/۱)

هـ: نقد طبق سیاق روایت: نقد حدیث بر اساس مؤلفه‌ی سیاق روایت از جمله میزان‌های اعتبارسنجی روایات می‌باشد. ابن ابی‌الحدید به این مؤلفه توجهی ویژه داشته است. وی در تضعیف سخن معتقدین به اسلام ابوطالب که با احتجاج به روایتی که آزر [نامی که از آن در قرآن یاد شده] را پدر ابراهیم نمی‌داند و همچنین اینکه اسماعیل ذبیح عمومی یعقوب بوده نه جزء پدرانش و نیز تمثیل به این روایت پیامبر که فرموده‌اند: «نقلنا من الأصلاب الطاهرة إلى الأرحام الزکیة» درصدد اثبات ایمان ابوطالب هستند، می‌گوید: «من می‌گویم: این احتجاج در نظر من سست و ضعیف است، زیرا مقصود از این گفتار پیامبر، پاک دانستن نیاکان پدری و مادری از زنا و ازدواج حرام است نه چیز دیگر، و این مقتضی سیاق سخن است، زیرا عرب در این مورد و اینکه در نسب کسی یا ازدواج او شبهه‌ای باشد بر یکدیگر خرده می‌گرفتند و اینکه گفته‌اند اگر بت پرست می‌بودند طاهر نبودند، صحیح نیست و به آنان گفته می‌شود چرا چنین می‌گویید که اگر بت پرست می‌بودند پشت و نسب ایشان طاهر نمی‌بود که این دو با یکدیگر منافاتی ندارد. اگر پیامبر(ص) آنچه را که ایشان می‌پندارند اراده فرموده بود سخن از اصلاب و ارحام نمی‌آورد، بلکه به جای آن از عقاید سخن می‌آورد. اما عذری هم که در مورد ابراهیم و پدرش آورده‌اند، در مورد ابوطالب صحیح نیست، زیرا او هم عمومی پیامبر(ص) است و پدر آن حضرت نیست و هنگامی که در نظر آنان مشرک بودن عمومی آزر جایز باشد، این سخن آنان در مورد اسلام ابوطالب نیز نمی‌تواند حجت باشد.» (۶۷۷/۱۴-۶۷۸)

در جایی دیگر در سخنی طولانی [از قول ارقم بن شرحبیل از ابن عباس] آورده، پیامبر در لحظات آخر عمر شریف خود دستور به احضار علی(ع) فرمود، اما حفصه و عایشه با پیشدستی پدران خود را فراخوانده و به دلیل رشک به امام از اینکه علی(ع) را فراخوانند امتناع کردند، اما پدرانشان [ابوبکر و عمر] پس از حضور در نزد پیامبر به آنها فرمود: بروید نیازی به شما نیست ... در پایان، پیامبر(ص) بالاخره وصیت خود را به امام می‌فرماید. ابن ابی‌الحدید در این مورد می‌گوید: «من می‌گویم: مرا در مورد این خبر سخنی است و در آن مورد تردیدهایی و اشتباهاتی بر من عارض می‌شود که چنین است: در صورتی که بر طبق این روایت پیامبر خواسته‌اند به علی پیام دهند بیاید تا به او وصیت فرماید و عایشه بر علی رشک

ورزیده و خواهش کرده است پدرش احضار شود و حفصه هم حسد ورزیده و خواهش کرده پدر او فرا خوانده شود و هر دو - یعنی ابو بکر و عمر- بدون آنکه از طرف پیامبرپيامی داده شود حاضر شده‌اند و بر طبق ظاهر شک نیست که دخترانشان آن دو را احضار کرده‌اند و این سخن پیامبر(ص) که پس از حضور آن دو فرموده است: "بروید اگر نیازی داشتم پی شما خواهم فرستاد"، گفتاری است که نشانه از دل‌تنگی آن حضرت از حضور آنان و خشم نهانی آن حضرت است، و نشانه آن است که زنها متهم به احضار آن دو هستند. این کردار و گفتار چگونه مطابقت دارد با آنچه گفته شده است که چون پدر عایشه برای نماز گزاردن معین شد، عایشه گفت: پدرم مردی دل نازک است، به عمر دستور بده نماز بگزارد. آن حرص و رشک با این گفتار و تقاضای معاف کردن ابوبکر سازگار نیست و این موضوع چنین به گمان می‌آورد که آنچه شیعه می‌گوید - که نماز گزاردن ابوبکر به دستور عایشه بوده - درست است. البته که من این را معتقد نیستم و نمی‌گویم، ولی دقت در این خبر و مضمون آن، چنین گمانی را به ذهن می‌آورد. شاید هم این خبر نادرست باشد، اما در این خبر چیز دیگری هم هست که معتزله آن را جایز نمی‌دانند و آن این گفتار پیامبر است که "به ابوبکر دستور دهید" و بلافاصله پس از آن بگوید "به عمر دستور دهید" و این نسخ حکمی است پیش از آنکه وقت انجامش رسیده باشد و اگر بگویی آنقدر زمان سپری شده بود که حاضران بتوانند به ابوبکر پیام دهند و در این خبر هم چیزی جز این نیامده که پیامبر به حاضران فرموده است به ابوبکر بگویید و در این مورد زمان بسیار کمی لازم است که فقط گفته شود ای ابوبکر با مردم نماز بگزار. می‌گویم اشکال از این سبب نیست، بلکه اشکال در آن است که ابوبکر به هر حال و هر چند به واسطه مأمور و نماز گزاردن بوده است و سپس این امر پیش از گذشت وقتی که ممکن است در آن نماز گزاردن منسوخ شود و اگر بگویی چرا در آغاز سخن خود گفتی پیامبر(ص) می‌خواسته است علی بیاید تا به او وصیت فرماید و چرا جایز نباشد که برای کار دیگری او را احضار فرموده باشد، می‌گویم: زمینه سخن ابن عباس لازمه آن است. مگر نمی‌بینی ارقم بن شرحبیل راوی این خبر می‌گوید: از ابن عباس پرسیدم: آیا رسول خدا(ص) وصیت فرموده است گفت: نه. گفتم: پس چگونه بوده است؟ ابن عباس گفت: پیامبر(ص) در بیماری رحلت خود فرمود: «پی علی بفرستید و او را فرا خوانید». آن زن از پیامبر استدعا کرد که پیش پدرش بفرستد و دیگری هم چنان خواست. و اگر ابن عباس از این گفتار پیامبر چنان استنباط نمی‌کرد که می‌خواهد به او وصیت فرماید، معنی نداشت که در پاسخ ارقم چنین بگوید» (۳۴-۳۳/۱۳)

### بخش چهارم: موضع ابن ابی الحدید نسبت به روایات مختلف و تعامل وی با آنها

کشف تفاوتها و اختلافات روایی سبب رسیدن به فهم مقصود است، و این همان است که یکی از شاخه‌های مهم دانش فقه الحدیث به شمار می‌رود. حل اختلاف اخبار به همه دانشهای حدیثی و به ویژه سایر مباحث فقه الحدیث نیاز دارد؛ اما توجه به اخبار معارض در فهم روایات نیز موثر است. در مسئله‌ی اختلاف اخبار و تعارض روایات، دو پرسش مهم و وابسته به یکدیگر، فراروی محدثان و محققان بوده است: یکی کشف و شناسایی علل پیدایش تعارض و اختلاف در حدیث و دیگری چگونگی علاج و حل اختلاف. (مه‌ریزی، ۶) علاوه که اختلاف اخبار همیشه از اسباب طعن فرق مذهبی بر همدیگر بوده است و دلیل آن بر می‌گردد به همین دو پرسش. ابن ابی‌الحدید به همین جهت دفع چنین طعنه‌هایی و پاسخ جانبدارانه به آنها به این اصل مهم فقه الحدیث نظر داشته و کوشیده با ارائه‌ی ادله‌ای قوی به کشف و شناسایی و یافتن راه‌های علاجی برای حل اختلاف این‌گونه اخبار بپردازد. البته در اینجا اختلاف میان احادیث است و نه اختلاف نسخ و ... . نقل و نقد روایات اختلافی از جمله مباحثی است که در شرح نهج به وفور می‌توان یافت. چه؛ ابن ابی‌الحدید به ویژه در روایات تاریخی به این اختلاف‌ها اشاره کرده و گاه زیاده و نقصان روایات را حتی در موارد حساس کلامی ذکر کرده با این مبنا که وی در صدد کشف حقیقت بر حسب ظواهر بوده نه صرفاً تعصب نسبت به عقیده‌ی خود. در این بخش ما به بررسی تعامل ابن ابی‌الحدید با روایات مختلف می‌پردازیم و نمونه‌های آن را از نظر می‌گذرانیم.

#### مبحث نخست

روایات متفاوت: شارح در روایات اختلافی و متفاوت، به دنبال آن است که با تتبع منحصراً به فرد خود روایات را در تأیید هم‌دیگر بیاورد و یا روایاتی که تعارض یا اختلاف به تباین ندارند را در عرض روایات دیگر آورده که البته در این مورد نیازی به نقد ندارد، چرا که یکی از آنها را برگزیده و یا به صرف نقل، آن را در کتاب خود آورده است.

نمونه: درباره به قتل رساندن چهار پسر سفیان بن عویف توسط امام علی در جنگ احد بدین شکل اختلاف روایات را تبیین نموده است: «بلاذری برای این چهار تن کشته‌ای را نام نبرده است و آنان را در زمره کشتگان قریش در احد شمرده است. همچنین ابن اسحاق هم از قاتل این چهار تن نام نبرده، بنابراین، اگر روایت واقعی صحیح باشد، علی فقط یکی از این چهار برادر را کشته است و اگر روایت محمد بن حبیب صحیح باشد هر چهار تن از کشته

شدگان به دست علی هستند. من در یکی از کتابهای ابوالحسن مدائنی هم خواندم که علی هر چهار پسر سفیان بن عویف را در جنگ احد کشته است و از خود علی هم شعری را در این مورد روایت کرده است.» (۵۴/۱۵)

ابن ابی الحدید درباره ی روایات جنگ بدر نیز اخبار متفاوتی را نقل کرده مبنی بر اینکه علی و حمزه کدام یک از سران شرک را در بدر به هلاکت رسانده اند، وی می گوید: «بنابر روایت ابن اسحاق علی ولید را و حمزه، شبیه را کشت و روایت او با آنچه امام در نامه ای به معاویه کتابت کرده توافق دارد، اما روایت بلاذری شبیه روایت واقدی است که در ابتدا حمزه عتبه و امام ولید را به قتل رساند و سپس علی در قتل شبیه با حمزه شریک شد.» شارح در ادامه به لحاظ واقعیات و مقتضیات سنی همآوردان، چنین بحث کرده که مقتضای سنّ علی همآوردی با ولید بوده و شبیه که بزرگتر از حمزه بوده با عبیده و عتبه که تقریباً از لحاظ سن میان شبیه و ولید بوده با حمزه به جنگ پرداخته اند و سپس می گوید: «در عین حال کسانی که بخواهند روایت ابن اسحاق را بپذیرند که گفته است حمزه با شبیه جنگ کرده است می توانند به این ابیات هند دختر عتبه که پدرش را مرثیه گفته است، استناد کنند: دو چشم من! با اشک ریزان خود بر بهترین فرد قبیله خندف که هرگز دگرگون نشد بگریید. بنی هاشم و بنی مطلب که خویشاوندان نزدیکش بودند او را فرا خواندند و سوزش شمشیرهای خود را به او چشانند ... هنگامی که هند در این ابیات گفته است که بنی هاشم و بنی مطلب سوزش شمشیرهای خود را به پدرش چشانده اند ثابت می شود که کسی که با عتبه نبرد کرده، عبیده بوده است و اوست که از خاندان و اعقاب مطلب است، او عتبه را زخمی و زمین گیر ساخت، سپس حمزه و علی بر او هجوم بردند و او را کشتند ...» وی سپس روایت شیعیان در الارشاد شیخ مفید را آورده که می گوید: حمزه عتبه را هلاک کرد و علی و حمزه در قتل شبیه آن هم پس از زخمی شدن او توسط عبیده همکاری داشتند. شارح این قول را نقد کرده و می گوید: «این موضوع بر خلاف چیزی است که در نامه های علی به معاویه آمده است.» که بنابر دیگر منابع و واقعیات قول روایی شیخ مفید را رد کرده و نهایتاً پس از تتبع در روایات فراوان، این موضوع را جزء مشتبّهات در نزد خود می داند که نتوانسته است در برابر تشتت آراء محدثین و مورخین نتیجه گیری کند. (۱۳۱/۱۴-۱۳۲) وی در مورد زمان شهادت امام علی (ع) روایات اختلافی را مفصل آورده است. (۱۵/۱-۱۶)

چنانکه گذشت ابن ابی الحدید در برابر بسیاری از روایات اختلافی سکوت اختیار کرده و

هیچ نقدی ارائه ننموده ولی در روایات متفاوت کلامی حساس، خود را توجیه‌گر خوبی نشان داده است. ذکر این نکته نیز ضروری است که برخی روایات اختلافی نیاز به تحلیل نداشته و در تأیید یا هم‌عرض دیگر روایات آورده می‌شود و چه بسا برخی روایات متفاوت موافق هم و برخی مخالف هم [اما نه از باب تعارض] هستند که همانگونه که گذشت ابن ابی‌الحدید به آن نیز پرداخته است.

### مبحث دوم

روایات متعارض [اختلاف به تباین]: اختلاف روایات آن هم به تباین بدین معناست که روایات، وجه اشتراکی جهت جمع میان آن‌ها وجود نداشته باشد. ابن ابی‌الحدید در اکثر روایات حساس تاریخی و کلامی توقف کرده و در برخی از آنها به تحلیل‌هایی نیز دست زده است. در ذیل با ذکر نمونه‌هایی به تحلیل‌های وی اشاره کرده و در بخش بعد به ذکر نمونه‌هایی از توقفات وی در برابر روایات متعارض غیر قابل جمع پرداخته خواهد شد. ذیل خطبه ۱۱ نهج که امام خطاب به طلحه و زبیر می‌فرماید به خدا قسم، شما قصد رفتن به عمره ندارید که آهنگ فریب دارید ... دو نقل متعارض بیان کرده آیا آنها از امام اذن خروج گرفتند یا بدون اجازه مدینه را ترک گفتند؟ در پاسخ به تعارض این دو روایات و اختلاف روات چنین می‌نویسد: «آن‌کس که می‌گوید آن دو بدون اجازه و اطلاع امام بیرون آمده‌اند حق ندارد این اعتراض را طرح کند و آن‌کس که می‌گوید آن دو درباره عمره گزاردن از علی اجازه گرفتند و به آنان اجازه فرمود، باید بداند که در این مورد روایت است که آن حضرت به آن دو فرمود «به خدا سوگند که قصد عمره گزاردن ندارید بلکه آهنگ فریب کرده‌اید» و آن دو را از خداوند بیم داد که مبادا برای فتنه‌انگیزی شتاب کنند. اما چه از لحاظ شرع و چه از لحاظ سیاست برای علی جایز نبود که آن دو را زندانی کند. چرا که از نظر شرع نمی‌توان انسانی را در مورد کاری که هنوز انجام نداده است و به صرف گماردن زندانی کرد، زیرا ممکن است بدان کار اقدام نکند...» (۲۴۸/۱۰) در این مورد شارح بنا بر روایت حق اعتراض گویی کسی که معتقد است آنها بدون اذن از نزد امام خارج شده‌اند را سلب کرده است، لذا بر اساس آن روایت، تعارض آن را پاسخ گفته است. شارح در مورد ماجراهای رحلت پیامبر (۱۸۳/۱۰-۱۸۸)، نماز آخرین پیامبر (۱۸۴/۱۰)، مکان دفن پیامبر (۳۹/۱۳-۴۰) و فرار عمر از جنگ احد (۲۰/۱۵-۲۲) روایات متعارض و متباین را آورده است، گرچه در برخی موارد رنگ تعصب در تحلیل‌های وی مشهود است.



### مبحث سوم: توقفات شارح در برابر روایات متعارض

گاه در ارزیابی متن حدیث با قرار دادن آن در سنجهی اعتبار متنی و نیز در نظر گرفتن قرائن، به تعارضات بی شماری برمی خوریم که ناگزیر از توقف در آنها هستیم. ابن ابی الحدید به عنوان محدث و مورخ منتقد در برخی روایات متعارض به چنین امری برخورد کرده است که گاه برای آن پاسخی جسته و گاه بدون جواب آن را رها کرده و خود را متوقف محض دانسته است. غالب این موارد از بحثهای مهم تاریخی هستند و چنین به نظر می رسد که شارح بنا بر ملاحظه‌ی جهاتی نظر خود را ابراز نکرده است.

گفتار نخست: توقف بی پاسخ

چنان که پیشتر گذشت ابن ابی الحدید در موارد عدیده‌ای در پذیرش بسیار از اخبار روایی، تاریخی متوقف شده و نظر خود را بنا بر جهاتی ابراز نکرده است. لازم به ذکر است این توقفات در برخی موارد شارح را به سخن نگفتن درباره آن ناچار کرده است: به عنوان نمونه در مورد عدم حضور ابوبکر در سپاه اسامه که سبب طعنی بر ابوبکر شده و نیز نافرمانی از فرمان اسامه لعن پیامبر را به همراه دارد، شارح در این باره آورده «إن الأمر عندی فی هذا الموضوع مشتبہ و التواریخ مختلفه فی هذه القضية...» (۱۸۲/۱۷)

از دیگر توقفات شارح در برابر روایات متعارض، ایمان ابوطالب است که حساسیت موضوع نزد شارح را بر آن واداشته تا بحثی بسیار مفصل در مورد روایات غیر قابل جمع آن را نقل کند و در پایان خود را از جمله متوقفین این موضوع داند. وی پس از فحوص بسیار در روایات اسلام یا کفر ابوطالب، اقتضای چنین تعارضاتی را تنها "توقف در برابر موضوع" معرفی کرده، چنین نوشته است: «من می گویم: اما در نظر من این موضوع مشتبہ است و اخبار هم با یکدیگر تعارض دارد و خداوند به حقیقت حال او آگاه است که چگونه بوده است. در سینه من نامه محمد بن عبد الله نفس زکیه به منصور خارخار می کند که در آن نوشته است: "من پسر گزیده ترین گزیدگان و پسر سرور اهل بهشتم و من پسر بدترین بدان و پسر سالار دوزخیانم." و این سخن گواهی او به کفر ابوطالب است و محمد نفس زکیه در واقع پسر ابوطالب بوده و نمی توان او را به دشمنی با ابوطالب متهم کرد و روزگارش به روزگار پیامبر (ص) نزدیک است و زمان چندان به دراز نکشیده که این خبر ساختگی باشد. خلاصه آنکه درباره مسلمانی ابوطالب همچین درباره مردن او بر آیین قوم خود اخبار فراوانی رسیده و جرح و تعدیل در این موضوع به تعارض پرداخته است، همچون تعارض دو دلیل با یکدیگر

در نظر حاکم شرع که ناچار اقتضای آن توقف است و من در کار ابوطالب متوقفم. اما اینکه گفته‌اند نقل نشده که ابوطالب نماز گزارده باشد، ممکن است در آن هنگام هنوز نماز واجب نبوده است، بلکه مستحب بوده و هر کس می‌خواسته، نماز می‌گزارده و هر کس نمی‌خواسته، نمی‌گزارده است و نماز در مدینه واجب شده است. ممکن است اصحاب حدیث بگویند اگر اینگونه که شما می‌گویید جرح و تعدیل تعارض داشته باشند، در نظر دانشمندان اصول فقه، جانب جرح ترجیح دارد و باید آن را پذیرفت، زیرا آن کس که کسی را جرح می‌کند بر کاری آگاه است که معدّل و کسی که آن شخص را عادل می‌داند بر آن آگاه نیست» (۸۲/۱۴) روایاتی که ابن ابی‌الحدید در جهت اسلام ابوطالب نقل کرده قوی‌تر و بیشتر از روایات کفر ابوطالب است و به نظر می‌رسد دلیل نپذیرفتن آنها از سوی شارح سوالی است بی‌جواب!؟

قضیه فدک نیز در نزد شارح مبهم می‌نماید که آیا تعلق فدک به فاطمه (س) نوعی نحله بوده یا ارث؟ وی در نقل مناقشات سید مرتضی و قاضی القضاة و ابوعلی معتزلی می‌گوید: «فأما أنا فإن الأخبار عندی متعارضة يدل بعضها على أن دعوى الإرث متأخرة و يدل بعضها على أنها متقدمة و أنا في هذا الموضع متوقف.» (۲۸۶/۱۶)

گفتار دوم: استفسار از شیوخ خود در رفع تعارض

ابن ابی‌الحدید از دیگر سو در برخی از روایات متعارض با توسّل به ابزار استفسار از شیوخ به رفع آنها اقدام کرده است، به عنوان مقدمه باید گفت که سماع و قرائت (عرض) دو طریق از طرق تحمل حدیث است که ابن ابی‌الحدید از آنها بیشتر در مورد روایات تاریخی، کلامی استفاده کرده است. اما سماع از شیوخ خود غالباً مبتنی بر شنیدن روایت است و نیز تحلیل آن از سوی شیخ خود و قرائت نیز اکثراً همراه با شنیدن تحلیل روایت است. (۵۳/۲) گاهی نیز صرف قرائت در نزد شیخی بوده است و چنانچه به نقطه‌ای ضروری الذکر می‌رسیدند شیخ نکته‌ای در مورد آن ابراز می‌داشته است. (۱۰۱/۱۵؛ ۲۳/۱۵؛ ۱۰/۲۰) شارح در برخی مواضع تردید و توقف، متوسل به عرضه روایت بر شیوخ خود شده است تا مگر از ایشان پاسخی جوید. این مؤلفه که در شرح وی بسیار مورد استفاده قرار گرفته است. در بحث‌های کلامی جذائیتی ویژه پیدا نموده؛ چرا که اینکه در بعضی موارد نظر شیخ شیعی شارح با مسلمات اعتقادی وی در تضاد و تعارض بوده است و شارح به مباحثه‌ای جدی با شیخ خود پرداخته و جالب‌تر و جذاب‌تر از همه اینکه شارح بنابر آزاداندیشی خود اینگونه مباحثات را در کتاب خود نیز نقل کرده است. عرضه روایت بر شیوخ خود به ویژه شیوخ شیعی و معتدل

خود همچون نقیب ابوجعفر یحیی بن محمد علوی حسینی (۲/۵۳:۷/۳۲:۱۰/۲۲۵/۱۱/۱۱۸ و ... بیشترین عرضه روایت بر این شیخ علوی می‌باشد.) و یا محمد بن معد علوی (۱۳/۳۸/۱۵:۲۳) و نیز دیگر شیوخ او مانند عبدالوهاب بن سکینه، (۱۴/۲۵۱/۱۵:۱۰۱) ابن نجار، (۱۵/۲۸) ابو یزید، (۱۵/۲۴۴) ابویحیی جعفر بن یحیی، (۱۶/۲۱۵) ابن عالی، (۹/۳۰۷) ابویعقوب (۹/۱۹۲)، علی بن فارقی (مدرس زبانهای غربی در بغداد) (۱۶/۲۸۴) و ... یکی از راهکارهایی است که شارح جهت رفع تعارض روایات به آن متوسل شده است. (گفتنی است تمامی شیوخی که نام بردیم همه در جهت عرضه خبر بر آنها نیست بلکه گاهی رفع توهم از نظر شارح، دفع شبهه، بازشدن جنبه‌ی ابهام روایت، عرضه تحلیل روایی شارح بر شیخ و ... است.)

به عنوان نمونه شارح پس از نقل داستان زینب دختر پیامبر که پس از هجرت ایشان به مدینه مدتی را در مکه ماند و در حالی که باردار بود از مکه به سوی مدینه گریخت و اهل مکه به تعقیب او پرداختند که در این بین، هبار بن اسود به او رسید و زینب بر اثر ایجاد ترس هبار که با شمشیر به سمت او رفته بود. سقط جنین کرد، ماجرای سقط حضرت محسن پسر حضرت زهرا (س) را آورده و می‌نویسد: «من می‌گویم: این خبر را هم بر نقیب ابو جعفر، که خدایش رحمت کناد، خواندم، گفت: در صورتی که پیامبر خون هبار را حلال فرموده باشد آن هم به جرم اینکه زینب را ترسانده و موجب سقط کودکش شده است بدیهی و روشن است که اگر پیامبر زنده می‌بود خون کسانی را که فاطمه را ترسانند تا کودکش را سقط کند حلال می‌فرمود. گفتم: آیا این موضوع را که گروهی می‌گویند فاطمه چندان وحشت کرد که محسن را سقط کرد از قول تو روایت کنم گفت: نه تأیید آن و نه بطلانش را از قول من نقل کن. زیرا در این مورد متوقفم و اخبار در نظر متعارض یکدیگرند.» (۱۴/۱۹۲-۱۹۳) در این مورد علاوه بر اینکه شیخ شارح متوقف است خود ابن ابی‌الحدید نیز سخنی نمی‌گوید و سکوت می‌کند، گویا او نیز در مورد این امر متوقف است.

همچنین ذیل نقل روایت «لا فتی الاعلی لا سیف الا ذوالفقار» از کتاب واقدی می‌گوید: «من می‌گویم: این خبر را گروهی از محدثان نقل کرده‌اند و از اخبار مشهور است و در برخی از نسخه‌های مغازی محمد بن اسحاق آن را دیده‌ام و در برخی از نسخه‌های مغازی نیامده است. از شیخ خود عبد الوهاب بن سکینه، که خدایش رحمت کناد، درباره این خبر پرسیدم، گفت: خبر صحیحی است. گفتم: چرا در کتابهای صحاح نیامده است؟ گفت: مگر کتابهای

صحاح تمام اخبار صحیح را نقل کرده است، چه بسیار از احادیث صحیح را که مؤلفان و گرد آورندگان کتابهای صحاح از قلم انداخته‌اند» (۲۵۱/۱۴)

### نتیجه

ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج‌البلاغه با رویکردی نقدی به روایات سعی خود را بر این مصروف داشته تا البته بنا به گرایش اعتقادی، به هر روایتی تکیه نکند و تا آنجا که بتواند روایات را با ملاک‌ها و معیارهایی ویژه در بوته نقد و بررسی قرار دهد. منش و رویکرد ابن ابی‌الحدید نقد است، نقد روایات و قرار دادن ملاک‌هایی برای خود سبب شده شرح از حالت نقل صرف خارج شده و رویکردی تحلیلی داشته باشد. ابن ابی‌الحدید در مواجهه با روایات علاوه بر نقد حدیث به لحاظ محتوا، به سند نیز توجه داشته و لذا ملاک‌هایی دقیق از خود ارائه کرده است، گرچه می‌توان چنین گفت ملاک اصلی وی در پذیرش روایت ابتدا متن است و سپس سند. در این بررسی سعی شد به این روش‌ها و نیز معیارهای ابن ابی‌الحدید توجه شود. یکی از مهم‌ترین معیارهای شارح در پذیرش شخصیت و أخذ حدیث و روایت از راوی، عدم بغض و کینه نسبت به امام علی (ع) است که چنانچه فرد راوی از این خصوصیت برکنار باشد روایات وارده از او قابل پذیرش نیست. از جمله ملاک‌های نقد متن وی عبارت است از: نقد متن براساس قرآن، نقد طبق سنت و دیگر روایات، تاریخ مسلم، عقل و عرف و سیاق روایت. ابن ابی‌الحدید روایات اختلافی و متعارض را بیان و بنا به دلایل خاص خود نسبت به روایات اختلافی به تباین، موضعی و روایات اختلافی به عام موضعی دیگر گرفته که درخور توجه است. عرضه روایت بر شیوخ معتمد خویش و استفسار از آنها یکی از معیارهایی است که چون در بن‌بست قرار می‌گیرد، از آن بهره جسته است.

### منابع

ابن ابی‌الحدید معتزلی، ابوحامد عبدالحمید بن هبة الله؛ شرح نهج‌البلاغه؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، بی‌جا، دار إحياء الكتب العربیه، ۱۳۷۸ق.

ابن اثیر، نصرالله بن محمد، المثل السائر فی أدب الكاتب والشاعر، تحقیق: احمد الحوفی و بدوی طبانه، قاهرة: دار نهضة مصر، ج ۴، کتاب الفلک الدائر علی المثل السائر لابن ابی‌الحدید.

ابن خلکان، احمد بن محمد ابن ابی‌بکر؛ وفيات الأعیان و أنباء أبناء الزمان؛ تحقیق احسان عباس، بیروت: دار صادر، ۱۳۹۷ق.

- ابن کثیر دمشقی، أبو الفداء اسماعیل، البداية و النهایة، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ق.
- افتخار زاده، محمود، روش شناخت سنت و تاریخ اسلام، تهران: انتشارات رسا، ۱۳۶۳ ش.
- آصف فکرت، محمد؛ «ابن ابی الحدید»، ضمن دائرة المعارف الإسلامية الكبرى، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران: نشر مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن؛ الذریعة الی تصانیف الشیعة؛ ج ۲، بیروت: دارالاضواء، بی تا.
- جمعه عاملی، حسین؛ شروح نهج البلاغه؛ بیروت: مطبعة الفکر، ۱۴۰۳ق.
- حافظیان بابلی، ابوالفضل، رسائل فی درایة الحدیث، ج ۱، قم: دار الحدیث للطباعة والنشر، ۱۴۲۴ق.
- حسینی خطیب، سید عبدالزهرا؛ مصادر نهج البلاغه و أسانیده؛ ج ۴، بیروت: دار الزهراء، ۱۴۰۲ق.
- حیدری آقایی، محمود، روش شناسی تاریخی ابن ابی الحدید، مجله پژوهش و حوزه، سال چهارم، شماره ۱۳ و ۱۴.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، چشمه خورشید (آشنایی با نهج البلاغه)، ج ۲، تهران: انتشارات دریا، ۱۳۸۲ش.
- رضی، محمد بن حسین؛ نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، ج ۲۸، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۷ش.
- صالح، صبحی، علوم حدیث و اصطلاحات آن، ترجمه و تحقیق: دکتر عادل نادرعلی، ج ۱، قم: انتشارات اسوه، ۱۳۷۶ش.
- عسقلانی، احمد بن علی ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۴ق.
- غفاری صفت، علی اکبر و صانعی پور، محمد حسن، دراسات فی علم الدراية (تلخیص مقباس الهدایة)، تهران: دانشگاه امام صادق و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۴ش.
- فاخوری، حنا، تاریخ الأدب العربی، ج ۳، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۳ق.
- فراستی، علی اکبر، النقد اللغوی فی شرح ابن ابی الحدید لنهج البلاغه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۹، ش ۳-۱۸۵، بهار و تابستان ۱۳۸۷.
- فراستی، علی اکبر، المنهج اللغوی فی شرح ابن ابی الحدید، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم حدیث، دانشکده علوم حدیث، تهران، تابستان ۱۳۸۶.
- فراستی، علی اکبر، آسیب شناسی روایات امام حسین در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، مجله علوم حدیث، شماره ۵۴، زمستان ۱۳۸۸.
- کتبی، محمد بن شاکر؛ فوات الوفیات و الذیل علیها؛ تحقیق إحسان عباس، بیروت: دارصادر، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۴، تهران: دارالکتب السلامیة، ۱۳۶۵ش.
- مدیر شانه چی، کاظم، درایة الحدیث، ج ۱۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۵ش.
- \_\_\_\_\_ علم الحدیث، ج ۱۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۵ش.

- مفتخری، حسین و سرخیل، فاطمه، تاریخ نگاری ابن ابی الحدید، و در شرح نهج البلاغه، شیعه‌شناسی، سال هفتم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۸.
- مهریزی، مهدی، تعارض اخبار، مجله علوم حدیث، ش ۹، پاییز ۱۳۷۹.
- مهریزی، مهدی، نقد متن (۱) (پیشینه تاریخی)، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۲۶، زمستان ۱۳۸۱.
- نفیسی، شادی، معیارهای نقد متن در ارزیابی حدیث، مقالات و بررسیها، دفتر ۷۰، زمستان ۱۳۸۰.
- نیشابوری، حاکم، معرفة علوم الحدیث، تحقیق: لجنة إحياء التراث العربی فی دار الآفاق الجدیدة، چ ۴، بی‌جا، منشورات دار الآفاق الحدیث، ۱۴۰۰ق.